

بررسی منابع کتاب اسلام شناسی شریعتی

[مرتضی فرج پور*]

فصلنامه امامت پژوهی
سال اول، شماره ۴
صفحه ۳۱۳ - ۲۷۵

■ چکیده

دکتر علی شریعتی (۱۳۱۲ - ۱۳۵۶ ش) یکی از شخصیت‌های مؤثر فکری در نیم قرن اخیر در میان روشنفکران دینی بوده و کتاب *اسلام شناسی* او نیز یکی از آثار پر مراجعه وی در میان افشار مورد اشاره بوده است. در مقاله حاضر، روش شناسی تألیف این اثر، عمدتاً از حیث اعتماد به مصادر تاریخی بررسی و نقد شده است. مؤلف با استناد به منابع تاریخی افزون تر و دقیق نشان داده که شریعتی با استناد به منابع غیرمتقن، به نتایج مباین با واقع تاریخی دست یافته است.

واژگان کلیدی: اسلام شناسی، شریعتی، سرگذشت حدیث نزد عامه، کتمان حقائق، جعل حدیث، منابع تاریخی نگاری و حدیث نگاری عامه، عدم اعتماد به منابع عامه.

*. استاد و محقق حوزه علمیه قم (با تشکر از آقای حامد فرج پور که عهده‌دار تنظیم این نوشته بوده است).

کتاب *اسلام شناسی*، درس گفته‌های دکتر شریعتی^۱ در دانشگاه مشهد است؛ بین سالهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۶ ش. این کتاب که از مهم‌ترین آثار او است، از پنج بخش (یا کتاب) تشکیل شده است: کتاب اول: «اسلام چیست؟»؛ کتاب دوم: «محمد کیست؟»؛ کتاب سوم: «سیره محمد»؛ کتاب چهارم: «شناخت محمد»؛ کتاب پنجم: «سیمای محمد».

از ملزومات یک تحقیق تاریخی اصولی و دقیق، رجوع به منابع و مصادر تاریخی اصیل و دست اول است. همچنین در هنگام رجوع به یک منبع، شناخت نویسنده، شرایط اجتماعی دوران تألیف اثر، مبانی و روشی که نویسنده به آن متعهد است، راویان و افرادی که نویسنده در نقلها به ایشان اعتماد نموده، صحت انتساب کتاب به نویسنده و نهایتاً سلامت آن کتاب

۱. دکتر علی شریعتی در مشهد متولد شد. دوره کارشناسی خود را در رشته ادبیات در دانشگاه مشهد گذراند و در سال ۱۳۳۸ ش برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت. بسیاری از افراد او را جامعه شناس می‌دانند؛ بسیاری هم او را با مدرک دکترای تاریخ می‌شناسند. در برخی منابع (از جمله ویکیپدیا)، وی با دکترای ادبیات فارسی معرفی شده است. بخشی از این آشفتگی شاید ناشی از سخنان خود شریعتی باشد؛ وی در کتاب گفت وگوهای تنهایی، خود را اینگونه معرفی می‌کند:

در خرداد ۱۳۳۸ از طریق اعزام فارغ التحصیلان رتبه اول دانشکده‌ها به پاریس رفت و در آنجا تا سال ۱۳۴۳ به اخذ درجه دکترا در تاریخ تمدن و دکترا در جامعه شناسی ... نائل آمد و مدتی در مرکز ملی اسناد و اطلاعات فرانسه به عنوان محقق کار می‌کرد.

در هر صورت آنچه امروز می‌دانیم این است که وی کارشناسی ادبیات فارسی از دانشگاه فردوسی مشهد داشت و پیش از اعزام به فرانسه، معلم دیکته و انشای مدارس خراسان بود. همچنین اسناد وزارت علوم نشان می‌دهد که مدرک دکترای وی از پاریس نه جامعه‌شناسی بوده است و نه تاریخ؛ او با مدرک «hagiology» (قدیس‌شناسی یا شرح زندگی بزرگان دین) به ایران بازگشت. وزارت علوم ایران چون چنین رشته‌ای را در فهرست خود نداشت، به علی شریعتی «دکترای معادل تاریخ» داد و او در وزارت آموزش و پرورش با همین مدرک مشغول به کار شد.

دکتر جلال متینی - که در آن زمان ریاست دانشگاه مشهد را برعهده داشت - در خاطرات خود می‌نویسد: پایان نامه دکترای علی شریعتی تصحیح و ترجمه یک فصل از کتاب فضائل بلغ بود که به شرح زندگی بزرگان بلغ می‌پرداخت. دانشگاه پاریس با اکراه و با توجه به اینکه شریعتی بورسیه دولت ایران بود، پایان‌نامه او را با نمره «passable» (پایین‌ترین نمره قبولی) پذیرفت.

برگرفته از:

<http://www.gilamard.com> • <http://iranprimer.usip.org> • <http://www.andishehaa.com>

همچنین رک: شریعتی، علی، «خاطرات دکتر علی شریعتی در دانشگاه مشهد»، مجله ایران‌شناسی، سال پنجم، شماره بیستم

و سایت رسمی بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی: <http://drshariati.org>

از تحریف تا امروز از مهم‌ترین ضوابط یک پژوهش علمی است. کتاب اسلام شناسی نیز به دلیل آنکه بخش عمده‌ای از آن متکی بر نقل‌های تاریخی است، لاجرم نویسنده در این قسمت‌ها به برخی منابع و مصادر رجوع نموده است. او در پایان کتابش در قسمت «توضیحات و اضافات» می‌نویسد:

«آنچه باید یادآوری کنم این است که در نقل حوادث سیره، طبری و ابن هشام را متن قرار داده‌ام و هر جا این دو ساکت بوده‌اند و ناچار به مآخذ دیگری رجوع کرده‌ام، آنرا نشان داده‌ام و در عین حال کوشیده‌ام که منابع فرعی کتاب نیز از کهن‌ترین و یا موثق‌ترین اسناد تاریخی باشد از قبیل: طبقات ابن سعد، تاریخ الخمیس دیاربکری، شرح مواهب اللدنیه و کتاب صحاح و استیعاب و تفسیر کشاف و مجمع البیان...»^۱

راقم این سطور به بررسی و نقد برخی از منابع و مصادری که نویسنده اسلام شناسی به علت ناآشنائی با آن مصادر، به آن‌ها اتکاء نموده پرداخته است. منابعی که اتکاء به آن‌ها نهایتاً نویسنده را به سوی نتایج خلاف واقع سوق داده است. جهت ورود به این بحث ابتدائاً تصویری اجمالی از فضای تاریخ نگاری و حدیث نگاری نزد عامه، ارائه می‌کنیم.

■ سرگذشت حدیث نزد عامه

طبق مدارک مسلم تاریخی تا اواسط قرن دوم هجری نقل و تدوین فرمایشات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان پیروان مکتب خلفاء ممنوع بوده و کسی جرأت نقل حدیث و تدوین آن را نداشت؛ به استثنای کعب الاحبار، تمیم داری و امثال ایشان از یهود، مسیحیان متظاهر به اسلام و قصه‌گویانی که با هماهنگی دستگاه خلافت نقش ایفا می‌کردند.^۲ لذا در این مدت که به دوران منع تدوین حدیث معروف شده است، کتابت و نقل و تدوین فرمایشات رسول خدا صلی الله علیه و آله ممنوع بود؛ بلکه عده‌ای به محو فرمایشات آن حضرت پرداخته و در مقابل عده‌ای نیز به

۱. شریعتی، علی، اسلام شناسی/ ۵۸۸.

۲. دارمی، عبدالله بن محمد، السنن، ۱/ ۱۱۹؛ ترمذی، محمد بن عیسی، السنن، ۵/ ۳۸؛ ابن عدی، عبدالله، الکامل فی الضعفاء، ۱/ ۲۳؛ سیره ابن هشام، السیره/ ۷-۸؛ امینی، عبدالحسین، الغدير، ۶/ ۲۹۲-۲۹۶؛ حکیم، سید سعید، فاجعة الطف/ ۱۷۲ و مصادر متعدد دیگر.

جعل حدیث پرداختند. آنچه در این دوران بر سر حدیث آمد باعث شد تا خدشه‌های فراوانی به مجامع روایی و تاریخی عامه از نظر صحت و راستی وارد شود. در دوره‌های بعد نیز تفاوت چندانی در جریان حدیث و تاریخ نویسی پیروان مکتب خلفا پدید نیامد. لذا دلایل بسیاری موجب اعتماد نکردن فرد محقق و منصف به کتب و منابع حدیثی و تاریخی عامه است. در ادامه، به برخی از این دلایل اشاره می‌کنیم.

الف) خفقان حاکم بر محیط اجتماعی

گزارشات موجود از فضای حاکم بر محیط اجتماعی بعد از وفات پیامبر ﷺ در جامعه اسلامی (در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس) خفقان شدیدی را منعکس می‌نمایند؛ مثلاً یکی از روای حدیث به نام «عبدالله بن شداد» آرزو می‌کرد: «ای کاش چند ساعتی اجازه نقل حدیث به من بدهند و سپس سر از تنم جدا کنند»؛^۱ اما این اجازه هرگز به او داده نشد. شخص دیگری به نام «أبی» می‌گفت: «اگر تا جمعه زنده بمانم، مطالبی را خواهم گفت»؛ اما او نیز تا جمعه زنده نماند! اگر حاکمان مطلبی را مخالف منافع خویش می‌یافتند، به سرعت آن را نابود می‌کردند. همچنین ایشان در جهت تثبیت حاکمیت خویش فعالیت‌هایی داشتند؛ از جمله:

۱- آتش زدن احادیث توسط ابوبکر؛^۲

۲- زمانی که فردی از خلیفه دوم راجع به معنی یکی از آیات قرآن سوال می‌کند، خلیفه تا جایی او را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد که نهایتاً به پای خلیفه می‌افتد و التماس می‌کند: «اقتلنی قتلاً جمیلاً»؛^۳

۳- سلیمان بن عبد الملک، کتاب مغازی را آتش می‌زند؛^۴

۱. ابن ابی الحدید، عزالدین، شرح نهج البلاغه، ۷۳/۴.

۲. حکیم، سید سعید، فاجعة الطف / ۲۲۱.

۳. ذهبی، شمس الدین، تذکرة الحفاظ، ۵-۲/۱؛ ابوریه، محمود، أضاء علی السنة المحمدیه / ۲۳.

۴. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ۷/۲ و ۱۱/۶؛ دارمی، عبدالله بن محمد، السنن، ۵۴/۱-۵۵، ابن ابی الحدید، عزالدین، شرح نهج البلاغه، ۱۰۲/۱۲؛ ابن کثیر، تفسیر، ۲۰۴/۴.

۵. ابن بکار، زبیر، الموققیات / ۳۳۱-۳۳۳.

- نصر بن علی به دلیل نقل یک حدیث به هزار تازیانه محکوم می شود؛^۱
 - مأموریت یافتن مالک بن انس از جانب منصور دوانقی به نوشتن کتابی
 مشتمل بر احادیث همخوان با سلیقه خلفا و قبولاندن آن به مردم؛^۲
 - هنگامی که شخصی به نام ابن السقاء در شهر واسط حدیث «طیر»^۳ را
 خواند، او را از جایش بلند نمودند و جایش را آب کشیدند؛^۴
 - شخصی به نام زیاد بن جاریه، به تأخیر نماز جمعه اعتراض کرد و
 بلافاصله به قتل رسید.^۵

ب) فتوای کتمان حقائق

در همین راستا، برخی از علمای عامه برای مخفی کردن بسیاری از حقایقی که به سودشان
 نبود، به صراحت حکم به کتمان برخی وقایع مسلم تاریخ نمودند؛ تا جایی که این قضیه به
 قاعده‌ای مقرر بین اکثر مؤلفین عامه بدل گشته است. مرحوم علامه سید عبدالحسین شرف
 الدین، در تایید این معنا می نویسد: «روش اکثر بزرگان اهل سنت، بر کتمان این گونه امور
 است».^۶ به برخی از این موارد اشاره می شود:

- ابن بطه می نویسد: «این قانونی مقرر و مورد اتفاق امت [یعنی علمای
 عامه] است که خواندن، نوشتن، بازگو کردن و گوش دادن به وقایع صفین،
 جمل، حدیث الدار و... ممنوع است».^۷ بعد همو تعدادی از بزرگان قوم از
 جمله احمد بن حنبل، مالک بن انس، سفیان، ابن المنکدر و عده کثیری را
 نام می برد که همه بر این فتوا متفق القولند.^۸

۱. عسقلانی، ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۴۳۰/۱؛ مزی، یوسف بن عبدالرحمن، تهذیب الکمال، ۳۶۰/۲۹.

۲. ابن قتیبہ دینوری، عبدالله بن مسلم، الإمامة و السياسة، ۱۷۹/۲.

۳. حدیث «طیر مشوی» که ضمن آن پیامبر ﷺ امیر المؤمنین (علیه السلام) را به عنوان محبوبترین مردم نزد خدا معرفی نمودند.

۴. ذهبی، شمس الدین، تذکرة الحفاظ، ۹۶۵/۳.

۵. عسقلانی، ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۳۵۷/۳ و تقریب التهذیب، ۲۶۶/۱.

۶. شرف الدین، المراجعات، مراجعه ۲۲.

۷. عبدالزهرء مهدی، الهجوم علی بیت فاطمه (علیها السلام)، ۴۸۲/۱ - ۴۸۹.

۸. همان/۴۷۹.

– ابو حنیفه پیشوای حنفیان به اطرافیان خویش توصیه می نمود: «مبادا حدیث من کنت مولا... را نقل کرده و یا آن را بپذیرید».^۱

– غزالی دیگر عالم مکتب خلفا به محدثین توصیه می کند: «در نوشتن حدیث به مشهورات اکتفا نمایید... نباید آنچه در میان سلف [یعنی صحابه] به وجود آمده [از منازعات] ذکر شود»!^۲ همو به حرمت نقلی ماجرای شهادت امام حسین (علیه السلام) و هر آنچه از مشاجرات و دشمنی ها بین صحابه بوده، فتوا داده است.^۳

– ابن اعثم کوفی صاحب کتاب الفتوح می نویسد: «...و بقیه مطالب را نمی نویسم؛ مبادا به دست شیعه برسد و علیه ما احتجاج کنند»!^۴
– ذهبی نیز قاعده‌ای مقرر مبنی بر کتمان حقایق اعلام می کند.^۵

ج) زوال دین در جامعه اسلامی

فرهنگ اصیل اسلامی و معارف دینی به سرعت توسط طراحان و حاکمان رو به واژگونی و انحراف نهاد. به گوش‌های از این جریان انحراف و نتایج آن اشاره می کنیم:

– در زمان کوتاهی پس از رسول خدا (ص) کار محو دین به جایی رسید که ابو درداء،^۶ روزی غضبناک به منزلش آمد. همسرش وقتی علت عصبانیت او را جويا شد، گفت: «به خدا قسم! از دین محمد (ص) به غیر از خواندن نماز جماعت، هیچ چیز دیگری باقی نمانده است»؛^۷

– انس بن مالک گریه می کرد که: «از آنچه در زمان پیغمبر دیده بودم هیچ

۱. مفید، محمد بن محمد، مالک، مجلس سوم، حدیث نهم.

۲. غزالی، امام محمد، قواعد التحدیث / ۲۴۱.

۳. ابن حجر، احمد هیثمی، صواعق المحرقه / ۲۲۳.

۴. عماد الدین، حسن بن علی، کامل بهائی، ۹۰ / ۲.

۵. ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، ۹۲ / ۱۰.

۱. ابودرداء در زمان پیامبر (ص) میزیست و بیست و اندی سال پس از آن حضرت نیز زنده بود.

۷. بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، ح ۶۵۰.

نمانده! مگر این نماز که آن هم امروز تغییر یافت»^۱

- شافعی می نویسد: «تمامی سنن و دستورات پیامبر تغییر یافته؛ حتی نماز!»^۲

- اهل مدینه، طی نامه‌ای به کسانی که به جهاد رفته بودند نوشتند: «فإن دین محمد قد أفسد من خلفکم و ترک فہلما أقیما دین محمد»^۳

- تحریف و طمس معالم الدین^۴ و رشوه دادن معاویه برای جعل احادیث؛^۵

جعل حدیث به دستور معاویه و به دست افرادی مانند ابوهریره، مغیره بن شعبه، سمرة بن جندب، عروة بن زبیر و ... در مطاعن مولى الموحدين (علیه السلام)؛^۶

- سرقت القاب الهی از دودمان رسالت و بذل و بخشش این القاب به مخالفین ایشان؛ مانند: فاروق، صدیق، صدیقه و امیر المؤمنین (علیه السلام)؛^۷

- حجاج بن یوسف ثقفی از حاکمان سفاک اموی می گفت: «به خدا قسم که اطاعت از من، از اطاعت خدا واجب تر است»^۸

- خالد بن عبدالله قسری می گفت: «به خدا قسم که امیر [سلیمان بن عبدالملک] نزد خدا گرامی تر از انبیاء الله است»^۹

- ابن خلدون از حاکمان خونخواری چون منصور دوانقی، هارون الرشید، معاویه، مروان و بنی مروان تندیس دیانت و عدالت ساخت و در شرح حال هارون الرشید نوشت: «سالی به حج و سالی به جهاد می رفت!»^{۱۰}

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، ح ۵۳۰.

۲. شافعی، محمد بن ادریس، کتاب الأم، ۲۰۸/۱؛ ابن اثیر، مبارک بن محمد، جامع الاصول، ۲۹۱/۱ و ۵۷۰/۵؛ عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، ۱۰/۲؛ احمد بن حنبل، مسند، ۱۰۱/۳ و ۲۰۸، ۱۹۵/۵ و ۴۴۳/۶.

۳. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ۴۰۱-۴۰۰/۳.

۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۴۴/۱۱-۴۵.

۵. همان، ۶۴/۴.

۶. حکیم، سید سعید، فاجعة الطف / ۳۱۵.

۷. از جمله و بر همین منوال، علی اکبر دهخدا در لغت نامه‌اش ابوبکر را صدیق، عائشه را صدیقه و عمر را امیر المؤمنین نامیده است!

۸. حکیم، سید سعید، فاجعة الطف / ۲۰۳.

۹. همان / ۲۳۷.

۱۰. ابن خلدون، مقدمه / ۱۷؛ افسوس که نوشته سالی هم به نسل کشی آل الله می پرداخت؛ در یکشب شصت نفر از

- ابن خلدون در تثبیت عدالت معاویه، آن قدر مصرّ است که شک کننده در عدالت او را ملحد می‌داند.^۱ او همچنین نقل حدیث مالک بن انس از عبدالملک مروان را دلیل محکمی بر عدالت عبدالملک شمرده^۲ و می‌نویسد: «عبد الملک از حیث عدالت اعظم الناس بود!»

- خضری - تاریخ‌نگار و تحلیل‌گر عامه در قرن چهاردهم - نیز که در دفاع از یزید مشابه ابن خلدون عمل نموده، حضرت سید الشهدا^۳ را در این جهاد مقدس (که بر طبق اعتراف دوست و دشمن باعث احیای دین و تداوم اسلام گردید) محکوم نموده و در حقانیت و خدمات یزید قلم فرسایی می‌کند؛^۴

(د) سلسله جاعلان حدیث

لازم است برای ترسیم دقیق سرگذشت حدیث و تاریخ نزد عامه، اشاره‌ای نیز به سلسله‌ای از دروغگویان و جاعلان احادیث و روایات تاریخی، در میان روات عامه - از کتاب ارزشمند الغدير - داشته باشیم.

قصیمی (از علمای عامه) در سلسله نسبت های ناروای خویش به شیعه می‌نویسد: «آنچه نصاری درباره حضرت عیسی معتقدند در مورد حلول خدا بر آن حضرت، شیعه نیز این اعتقاد را درباره علی دارد».^۵ او در کتاب خود الصراع بین الاسلام و الوثنية^۶ می‌نویسد: «در میان شیعه، راویان دروغگو بسیار است که به خاطر طمع دنیا و یا عداوت حدیث و سنت دروغ گفته‌اند؛ ولی

فرزندان ائمه^۷ را بی‌گناه بعد از سالها شکنجه شدن در سیاه چالهای طوس از زندان خارج نموده و به دستور او گردن زده و جنازه شان را به چاه انداختند (قمی، شیخ عباس، *تتمة المنتهی* / ۳۰۸ - ۳۱۱). در مورد نسل کشی بنی امیه و بنی عباس از دودمان رسالت، به کتاب *مقاتل الطالبین* و *اغانی ابوالفرج* اموی مراجعه شود.

۱. ابن خلدون، مقدمه / ۲۰۵.

۲. همان / ۲۱۸.

۳. امینی، عبدالحسین، *الغدير*، ۳/ ۲۴۹ - ۲۶۳.

۴. همان، ۳/ ۲۸۸ - ۳۰۹.

۵. منظور او از اسلام، مکتب پیروان خلفا و از وثنیت (بت پرستی) مکتب پیروان اهل بیت^۸ است.

۶. قصیمی، عبدالله علی، *الصراع بین الاسلام و الوثنية*، ۸۵ / ۱.

در بین راویان سنی دروغگو وجود ندارد»^۱.

مرحوم علامه امینی به همین مناسبت به ناچار در معرفی وضعیت روات و علماء عامه، هفتصد نفر از کذابین آنان را با ذکر مصادر نام برده است.^۲ سپس عده‌ای از مولفین ایشان را نام می‌برد که کتبی مملو از همین احادیث تالیف نموده‌اند.^۳

هـ) معیار جرح و تعدیل راویان

برخی از روات عامه که بر عدالت و وثاقت ایشان صحه گذاشته شده از جمله کسانی اند که نسبت به آن امیرالمؤمنین (علیه السلام) عناد و خصومت جدی داشته و آن حضرت را مورد سب و لعن قرار می‌دادند. این درحالی است که رجالیون عامه بر این مطلب متفقند که: «هر که احدی از صحابه را تنقیص کند زندیق است»^۴ و یا «هر که احدی از صحابه را تنقیص کند مسلمان بودنش محل اشکال است»^۵ با این که روایات متواتری از طریق فریقین با این مضمون نقل شده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده‌اند:

«مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي»^۶

«من آذی علیاً فقد آذانی»^۷

«بغضُ علي نفاق»^۸

۱. امینی، عبدالحسین، العذیر، ۳ / ۲۸۸.

۲. همان، ۲۸۸/۳ - ۲۹۰. علامه سپس حدود سی و پنج نفر از کذابین را نام می‌برد که بعضی ۲۰ حدیث، برخی ۱۰۰ حدیث، دیگری ۵۰۰ حدیث، آن یکی ده هزار حدیث و بالاخره «عثمان مقسم» بیست و پنج هزار حدیث جعل و تزویر نموده است. مجموع روایات این افراد چهار صد و هشت هزار و ششصد و هشتاد و چهار حدیث است.

۳. همان، ۲۰۸ / ۵ - ۲۷۵.

۴. این نقل از قول ابوزرعه به همراه تصدیق ابن حجر عسقلانی است (عسقلانی، ابن حجر، الاصابه، ۱/۱۰؛ هینمی، صواعق المحرقه، مقدمه).

۵. این نقل از قول احمد حنبل است (ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق، ۷۵/۲۵).

۶. مرعشی، قاضی نور الله، احقاق الحق، ۹/۶۵۴ - ۶۷۰ و ۱۸/۴۳۱ - ۴۳۶؛ سند آن حتی از جانب ذهبی تصحیح شده است.

۷. همان، ۳۸۰/۶ - ۳۹۴ و ۵۸۸/۱۶ - ۵۹۹ و ۲۱/۵۳۷ - ۵۴۳؛ حتی ذهبی با آن همه تلاش در تضعیف اینگونه احادیث، این حدیث را تصحیح نموده است (حاکم نیشابوری، مستدرک، ۳/۱۲۱ و ۳/۱۲۲).

۸. همان، ۳۳۸/۴، ۱۰۰، ۲۸۷ و ۷/۲۱۶، ۲۴۷ و ۱۷/۱۶۳ - ۱۶۵ و احادیث متواتر از فریقین.

«من أبغض علياً فقد أبغضني»^۱

با این حال عده زیادی از روات صحاح ششگانه از سب کنندگان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده و جای تأمل است که این امر، هیچ ضربه‌ای به عدالت و وثاقت ایشان نمی‌زند! گو اینکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) حتی در حد یکی از اصحاب پیامبر (ص) نیز نبوده است! خوب است بدانیم فهرست بلندی از راویانی که با تمام عناد و خصومتشان با امیرالمؤمنین (علیه السلام) مورد وثوق و اطمینان صحاح سته واقع شده و مؤلفین این شش صحیح عامه، از آنان فراوان روایت نقل کرده‌اند وجود دارد.^۲

در خصوص تاریخ طبری نیز که از سوی نویسنده اسلام شناسی به عنوان متن اصلی قرار

۱. همان، ۴۰۱/۶ - ۴۰۹ و ۶۱۵/۱۶ - ۶۱۹.

۲. به عنوان نمونه به اسامی تعداد اندکی از این روات و توصیف خود علمای عامه از دشمنی ایشان با امیرالمؤمنین

(علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) اشاره می‌کنیم:

زید بن علقه کان منحرفاً عن اهل البيت؛

عمر بن سعد و هو الذی قتل الحسین؛

عبدالله بن زید کان یحمل علی علی؛

عبدالله بن طاووس کان کثیر الحمل علی علی؛

قیس بن حازم کان یحمل علی علی؛

شبابه بن سوار یبغض اهل البيت

حسن ابو سعید یبغض علیاً و یدمه

ازهر بن عبدالله کان یسب علیاً

حریر بن عثمان ینتقص علیاً

حصین بن نمیر یحمل علی علی

خالد بن سلمه یبغض علیاً، و ینشد بنی مروان الاشعار التي هجی بها المصطفى (ص)؛

خالد بن عبد الله القسری کان یقع فی علی

شبت بن ربیع اول من حزب الحروزیه و اعان علی قتل الحسین

عبدالله بن سالم الاشعری یدم علیاً

عبدالله بن شقیق کان عثمانیا یحمل علی علی (قالوا انه کان مستجاب الدعوة)

عمران بن حطان، مداح ابن ملجم

لمازة بن زیار کان شتاما لعلی و یمدح یزید

اسماعیل بن سمیع کان ممن یبغض علیاً.

عمر بن سعید (او هنگام شهادت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) خطاب به قبر شریف پیامبر (ص) گفت: یا رسول الله! یوم بیوم

بدر نثار بشارت!.) (برای مطالعه بیشتر در این زمینه رک: مظفر، محمد حسن بن محمد، الافصاح عن احوال

روایات الصحاح).

گرفته است، کمی بیشتر بدانیم:

یکی از راویانی که طبری از نقل های او فراوان بهره جسته، فردی است به نام «سیف بن عمر». این فرد حتی در کتب رجال و تراجم اهل سنت پرونده خوبی نداشته و او را اینگونه توصیف کرده اند: «سیف بن عمر شخصی است که بسیار دروغ می گفت؛ حدیث جعل و وضع می نمود؛ متهم به کفر و خروج از اسلام است».^۱ با این حال، طبری در کتاب تاریخ خویش از این فرد ۷۰۱ روایت نقل نموده است. به طور خلاصه متخصصان فن تاریخ^۲ کتاب تاریخ طبری را سدی بزرگ در برابر تاریخ نگاری صحیح و آن را مملو از اسرائیلیات می دانند.^۳

(و) مولفین صحاح سته

یکی از مسلمات انکار ناپذیر در جنگهای صدر اسلام، نقش منحصر به فرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) در غزوات است. فرمایش معروف سید انبیا (علیه السلام) درباره ضربت آن حضرت در جنگ احزاب (خندق)، معروف و مشهور همگان است: «ضربة علي يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين».^۴ در جنگ احد نیز اکثر اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرار کرده و امیر المومنین (علیه السلام) با تعدادی انگشت شمار از سید انبیاء (علیهم السلام) دفاع مینمودند. با همه اینها در کتاب غزوات صحیحین (بخاری و مسلم) در دو جنگ بدر و احد نامی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) - حتی به عنوان سربازی عادی - نیامده است. البته در نقل وقایع جنگ احد، آن هم به جهت نقل فضیلتی ساختگی درباره سعد بن ابی وقاص، نام آن حضرت به عنوان راوی این روایت جعلی ذکر شده است. بخاری و مسلم ماجرای ساخته و پرداخته اند مبنی بر اینکه هر گاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) امیرالمؤمنین (علیه السلام) و صدیقه کبری (علیها السلام) را به جهت نماز شب بیدار می کرد، آن دو بزرگوار

۱. امینی، عبدالحسین، الغدير، ۳۲۷/۸.

۲. از جمله علامه امینی، علامه عسگری و علامه سید جعفر مرتضی عاملی.

۳. تعبیر علامه سید جعفر مرتضی عاملی در مورد تاریخ طبری: «کتاب تاریخ الامم والملوک نوشته طبری، یکی از نمونه کتابهایی است که انباشته از اسرائیلیات و مشحون به اباطیل است که اهل کتاب و داستان سرایان و هواپرستان ترسیم گر آنها بوده اند» (کیهان اندیشه، ش ۲۵ ص ۴۵).

۴. مرعشی، قاضی نور الله، احقاق الحق، ۴/۶ و ۸ و ۴۰۲/۱۶ - ۴۰۵.

بی‌اعتنایی می‌نمودند. رسول خدا ﷺ نیز از ایشان ناراحت شده، دست به زانو زده برمی‌گشتند و این آیه شریفه را تلاوت می‌نمودند: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا»^۱.

باز این هر دو (بخاری و مسلم) نقل می‌کنند که رسول خدا ﷺ خطاب به صدیقه کبری (علیها السلام) فرمود: «فاطمه! بدان که من در مقابل خدا برای تو کاری نمی‌توانم کرد»^۲! همچنین:

«فاطمه پاره تن من است، می‌ترسم که در دینش دچار فتنه شود [گمراه شود]»^۳!

اما ترمذی^۴ - مؤلف دیگری از صحاح سته - درباره نقل مشهور راجع به حضرت صدیقه کبری (علیها السلام) و تکلم نمودن آن حضرت با ابوبکر و عمر، با وجود قراین آشکار (مانند: «فَوَجَدَتْ و لَمْ تُكَلِّمَهُمَا»^۵ «فَغَضِبَتْ و لَمْ تُكَلِّمَهُمَا»^۶ «فَهَجَرَتْهُ و لَمْ تُكَلِّمَهُمَا» که هر کدام این الفاظ نشانگر غضب حضرت بر آنهاست) دست به تأویل و تحریف معنای این نقل زده و می‌گوید: «معنای این جمله این است که: انتما صادقان»^۷!

نسائی هم از مؤلفین صحاح سته است که توثیق بعضی از نواصب و سب‌کنندگان مولی‌الموحدين (علیهم السلام) به او منتهی می‌شود.^{۸، ۹} حتی عمر بن سعد از روایان سنن ترمذی است.^{۱۰} دیگر از مؤلفین صحاح ابو داوود است. او هم مانند ترمذی در کتاب خود نسبتی ناروا به مولی

۱. کف/۵۴. رک: بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحيح ح ۱۱۲۷ و ۴۷۲۴ و ۷۳۴۷ و ۷۴۶۵؛ قشیر نیشابوری، حجاج بن مسلم، الجامع الصحيح، ح ۷۷۵.

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحيح، ح ۲۷۵۳؛ قشیر نیشابوری، حجاج بن مسلم، الجامع الصحيح، ح ۳۵۰ (۲۵۰).

۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحيح، رقم ۳۷۱۰؛ قشیر نیشابوری، حجاج بن مسلم، الجامع الصحيح، رقم ۲۴۴۹. درباره اشمال این دو کتاب درباره احادیث باطل در توحید و نبوت رک: سیری در صحیحین.

۴. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن، ۱۶۸/۴.

۵. بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحيح، ح ۳۷۱۱ و ۴۰۳۵ و ۴۲۴۰ و موارد دیگر.

۶. قشیر نیشابوری، حجاج بن مسلم، الجامع الصحيح، رقم ۱۷۵۹.

۷. این تحریف به قدری روشن و دور از حقیقت بوده که حتی عسقلانی نیز در فتح الباری (۱۵۱/۶) این توجیه را قبول نکرده است.

۸. امینی، عبدالحسین، القدير، ۲۹۵-۲۹۴/۵.

۹. ذهی نیز روات حدیث «من سب علیاً فقد سبني» را توثیق نموده و حدیث را صحیح شمرده است (رک: حاکم نیشابوری، مستدرک ۱۲۱/۳).

۱۰. مظفر، محمد حسن، الافصح، ۱۶/۲.

الموحدین علیه السلام داده است.^۱ یکی از روایان سنن ابو داوود فردی است به نام «خالد قسری» است؛ در شرح حال او نوشته‌اند که به اسقفی نصرانی گفت: «برای من دعا کن که دعای تو نزد من از دعای علی بن ابی طالب به اجابت نزدیکتر است»!^۲ اما ابن ماجه، در میان روات سنن او، افرادی مانند «یوسف بن خالد» نیز وجود دارند و او از ایشان نیز حدیث نقل می‌کند. این در حالی است که رجالیون عامه در مورد «یوسف بن خالد» نوشته‌اند: «او منکر میزان و قیامت بود».^۳ انحراف ابن ماجه از اهل بیت علیهم السلام به اندازه‌ای بود که وقتی مشاهده کرد در شهر قزوین عده ای از موالیان اهل بیت علیهم السلام زندگی می‌کنند، این امر را تحمل ننموده و آماده کوچ از آن شهر شد. مریدانش قول دادند که میسمی (آلت داغ نهادن) ساخته و بر پیشانی شیعیان بگذارند و او به این شرط اقامت در قزوین را پذیرفت.^۴

تا این جا دلائل متعددی جهت عدم اعتماد به کتب و منابع عامه ذکر شد. از جمله:

- ← - مقابله سرسختانه از سوی خلفاء و همچنین حکام بنی امیه و بنی عباس با هر جریانی که کوچکترین ندائی در دفاع از اهل بیت علیهم السلام سر دهد؛
- ← - دستور حکام به احراق احادیث، منع نقل و تدوین حدیث، همزمان با پرداختن احادیث جعلی بسیار؛
- ← - مقابله هدفمند از سوی روایان، علماء و مولفین عامه با نقل فضائل و مقامات اهل بیت علیهم السلام و آغشته بودن دست مولفین به تحریف؛
- ← - اعترافات صریح صحابه و علمای عامه به زوال اسلام نزد پیروان مکتب خلفا؛
- ← - فتوای علمای عامه به کتمان، حذف و سانسور حقائق تاریخی از جمله در خصوص صحابه؛
- ← - هماهنگی رجالیون عامه در جرح و تضعیف روایان ناقل احادیث فضایل

۱. ابو داوود، سنن، ۳/۳۲۴؛ همانگونه که منصور ناصف (مؤلف التاج الجامع للاصول) در اثر خویش (۴/۹۴) از ایشان تبعیت نموده و مؤلف تفسیر فی ظلال القرآن هم در چاپ اول تفسیرش همین کار را انجام داده است.

۲. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ۹/۶۳؛ حکیم، محمدسعید، فاجعة اللطف/ ۲۳۷.

۳. مظفر، محمدحسن، الإقصاص، ۴/۱۸۹.

۴. ستوده، حسین قلی، راهنمای آثار و بناهای تاریخی شهرستان قزوین.

و مقامات اهلیت (علیه السلام)؛

➔ - اعتماد رجالیون و مصنفین عامه به دشمنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و همچنین مشهورین به کذب و جعل، در نقل احادیث بر خلاف قواعد رجالی خویش. به نظر می‌رسد با توجه به آن چه تا کنون گذشت، اعتماد به کتب و منابع عامه جز در مواردی مانند جدل و... اعتمادی نادرست و به دور از روحیه پژوهشی خواهد بود. لذا مهمترین اشکال روشی وارد بر نویسندگان اسلام شناسی، اعتماد نابجای او به این منابع در بررسی‌های تاریخی و حدیثی است که این اعتماد در اثر عدم آشنائی او با این فضا به وقوع پیوسته است. در همین راستا در این قسمت برخی موارد و مصادیق اتکاء و اعتماد و نهایتاً اتخاذ نویسنده اسلام شناسی از منابع و مصادر عامه را نقل نموده و مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱- «ابوقحافه» نشانه در خلوص ایمان!

«... ابوبکر دست پدرش را گرفت و او را پیش روی پیغمبر بر زمین نشاند. دست بر سینه‌اش کشید و گفت اسلام بیاور و اسلام آورد و از آن پس تا پایان عمر در خلوص ایمان و صفای اعتقاد نشانه بود.»^۱

نویسنده این ماجرا را به گزارش تاریخ طبری نقل و در آن به این کتاب اعتماد نموده است. در نقد این فراز تاریخی، نگاهی به کتاب گرانسگ «الغدير» خواهیم داشت. مرحوم علامه امینی با استناد به منابع عامه، ضعف اسناد این گزارش پیش گفته را روشن نموده و برای معرفی شخصیت واقعی ابوقحافه فرازی شفاف از تاریخ را به گزارش خود منابع عامه این گونه نقل نموده است: «... ابوقحافه حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را سب نمود و ابوبکر او را طوری زد که بر زمین افتاد.»^۲

سپس می‌افزاید: در تمامی کتب تراجم و حدیث در مورد اسلام آوردن ابی قحافه حدیثی یافت نمی‌شود مگر یک حدیث که احمد حنبل آن را از شخصی به نام «محمد بن اسحاق» نقل نموده است. سپس قول بیش از ۱۵ نفر از علمای عامه را نقل می‌کند که همه این راوی

۱. شریعتی، علی، اسلام شناسی/ ۳۰۸.

۲. امینی، عبدالحسین، الغدير، ۷/ ۳۱۲ - ۳۲۹؛ به نقل از تفسیر قرطبی (۳۰۷/۱۷)، تفسیر زمخشری (۱۷۳/۳)،

نوادراصول (۱۲۱) و تفسیر آلوسی (۳۶/۲۸).

را تضعیف نموده‌اند. و نهایتاً مرحوم علامه امینی می‌فرماید: ابی قحافه یکبار بیشتر پیامبر را ندیده و آن برای بازپس گیری گردنبد دخترش بود که در فتح مکه از دست داده بودند. لذا هیچ نشانه‌ای در تاریخ اسلام - حتی در کتب و منابع عامه - وجود ندارد تا نشانه بودن ابوقحافه را در خلوص ایمان و صفای اعتقاد نشان دهد!

۲- ابوبکر امیر حاجیان از سوی پیامبر ﷺ!

نویسنده معتقد است «[پیامبر] با ابقای ابوبکر بر امارت حاج مأموریت ابلاغ را به او سپرده است.»^۱

طبق مدارک معتبر تاریخی در منابع شیعه و اهل سنت (که اجماع شیعه نیز در آن محقق است) پس از آن که رسول خدا ﷺ ابوبکر را برای ابلاغ آیات سوره براءت به سوی مشرکین مکه اعزام نمود، جبرئیل بر حضرت نازل شد و در مورد ابلاغ آیات خطاب به رسول خدا ﷺ عرضه داشت: «لَا يُودِّيْ عَنكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ» یعنی کسی از جانب شما نمی‌تواند ابلاغ نماید مگر خود شما یا فردی از شما. لذا پیامبر خدا ﷺ، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مأمور نمودند تا ابوبکر را از نیمه راه باز گردانده و خود این مأموریت را به عهده گرفته و به انجام رساند. مرحوم دزفولی در ترجمه غایة المرام مرحوم بحرانی (کفایة الخصام) باب ۳۲۲، بیست و سه حدیث از طریق عامه و در باب ۳۲۳، شانزده حدیث از طریق خاصه نقل می‌کند که مضمون همه آن احادیث این است که مولی الموحدین (علیه السلام) به امر پیامبر اکرم ﷺ، ابوبکر را از مأموریت ابلاغ آیات سوره براءت عزل نموده و او را نزد رسول خدا ﷺ بر گرداند و خود متصدی این مهم گردید. و لذا ابوبکر نمی‌توانست امیرالحاج باشد.

حتی ابن ابی الحدید معتزلی در بیان عوامل کینه عایشه نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌نویسد: «یکی از آن عوامل این بود که سید انبیاء ﷺ پدر او [ابوبکر] را به وسیله آن حضرت عزل نمودند.»^۳

مرحوم علامه امینی نیز در العذیر عده‌ای کثیری از منابع عامه (هفتاد و سه مورد) را نام

۱. شریعتی، علی، اسلام شناسی/ ۳۸۲.

۲. اسناد این ماجرا نزد فریقین صحیح و متواتر است.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۹ / ۱۹۵.

می برد که همه بازگرداندن ابوبکر از ماموریت ابلاغ آیات سوره براءت را ذکر نموده اند.^۱

۳- نسبت شرک به عبدالمطلب و ابوطالب ﷺ!

باور نویسندگان در مورد عدم ایمان جناب عبدالمطلب و ابوطالب با مسلمات معتبر تاریخی و روایی در تعارضی آشکار است. او می نویسد: «این بار تاریخ ید بیضای دیگری می نماید محمد ﷺ] در دامان بت پرستی رشد می کند. درست است مورخین اسلام همه می کوشند تا دامان عبدالمطلب را از شرک پاک سازند...»^۲

در مقام بررسی این ادعا باید گفت بسیاری از علمای شیعه ایمان به مومن بودن جناب ابوطالب را واجب و مومن بودن حضرتش را از مسائل اجماعی میان شیعه دانسته اند. مرحوم علامه سید عبدالله شبر^۳ درباره ایمان حضرت ابوطالب و پدر و مادر حضرت سید انبیاء ﷺ می نویسد:

و همچنین ایمان به این که پدر و مادر پیامبر ﷺ و جناب ابوطالب مومن بوده اند واجب است به دلیل اجماع شیعه بر این مطلب و ورود روایات در این موضوع.^۴ و همچنین به دلیل این آیه: ﴿الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾^۵ «که مخالف و موافق متفق اند که اولین کسی که پیامبر خدا ﷺ را پناه داده و حضرت را نصرت نمود ابوطالب ﷺ بود.»^۶

ایشان در همان کتاب می نویسد:

هیچ گونه اختلافی بین علماء اثنی عشری در ایمان پدران و اجداد پیامبر اسلام و پدران ائمه ﷺ نیست و همه معتقدند که همگی ایشان مسلمان و

۱. امینی، عبدالحسین، الغدير، ۳۳۸/۶ - ۳۵۳.

۲. شریعتی، علی، اسلام شناسی/۴۶۲.

۳. مرحوم سید عبدالله شیر در تتبع احادیث، عالمی بی بدیل و یگانه عصرش بود. از تألیفات مهم او سه دوره تفسیر قرآن مجید و فقه مبسوط است که همه گواه بر تبحر و تقدم او در علوم هستند.

۴. مرحوم علامه امینی در مجلد هفتم الغدير به عنوان نمونه چهل حدیث معتبر از طرق خاصه و عامه در این موضوع آورده است.

۵. انفال/۷۴.

۶. شبر، سید عبدالله، حق البیقین/۱۰۰.

یکتاپرست و از صلیبی پاک و منزّه از شرک و کفر بدنیا آمده اند و آیه شریفه هم این معنی را می رساند که خطاب به سید انبیاء ﷺ می فرماید: خداوند متعال ناظر عبادت و شب زنده داری تو و منتقل شدنت از یک صلب سجده کننده به خدا، به صلب دیگرست.^۱

سپس اضافه می کند که روایات در این مطلب در احادیث ما متواتر است... و حضرت ابو طالب از اوصیای حضرت عبدالمطلب بوده و هیچ گاه به بت سجده ننموده و چه بسا که این ضرورت مذهب امامیه است.^۲

لذا با وجود احادیث، آیات و اشعار کثیره دال بر ایمان آن حضرت، اصرار مخالفین در جهت اثبات ایمان نیاوردن ایشان معلول عوامل متعدد، از جمله مخالفت نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.^۳

۴- مغیره بن شعبه، بت شکن بزرگ!

از افرادی که در تاریخ اسلام به دشمنی و خصومت با اهل بیت (علیهم السلام) شهرت دارد «مغیره

۱. همان/۱۳۴.

۲. مرحوم علامه مجلسی نیز در ابتدای کتاب حق الیقین خویش، این مطالب را متذکر شده است.

۳. آیه الله سیدعزالدین زنجانی در مصاحبه ای این فراز شریفه از زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام): «أَشْهَدُ أَنَّكَ طَهْرٌ طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ مِنْ طَهْرٍ طَاهِرٍ مُطَهَّرٌ» را دال بر رتبه و منزلتی بالاتر از عصمت برای حضرت ابوطالب (علیه السلام) می داند (مجله مکتب وحی، شماره ۱، ص ۱۰). همانگونه که قرآن مجید مهیمن بر کتب انبیای سلف است، زیارات هم مشتمل بر معارف و معتقدات و آموزش سایر کمالات و مهیمن بر احادیث ساختگی مکتب خلافت و روزنامه نگاران بنی امیه و بنی عباس - که خود را مورخ جا زده اند - می باشد. در شناخت کتب تاریخ و تراجم این نکته مهمی است که ابوسفیان، معاویه، مروان و مروانیه و افراد دیگری از این سنخ - که به قول نویسنده العتب الجمیل: «ممن لومزجت ذرة من قبائحهم علی البحار لا تننت» - همه در رجال عامه توثیق شده اند؛ ولی فرزند رسول خدا ﷺ حضرت امام جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) که رتبه علمی ایشان نزد عامه و خاصه روشن است، توثیق نشده است!

۴. مورخ و رجالی دیگر عامه، صاحب الکامل و اسدالغابة، در کتاب اخیر - در شرح حال صحابه - حتی از معاویه نام می برد؛ اما از حضرت ابوطالب (علیه السلام) به عنوان یک مسلمان هم نامی به میان نمی آورد؛ زیرا به زعم باطل او حضرت ابوطالب (علیه السلام) مسلمان نبوده است! جالب آن که شیخ منصور ناصف - که پنج کتاب از صحاح سته را با عنوان التاج الجامع للاصول جمع کرده است و بزرگان علمای الازهر نیز تقریظ های بلندی بر این کتاب نوشته اند - درباره طلحه (دشمن، محارب و مبغض مولى الموحدين (علیه السلام)) می نویسد: «استشهد الى الجنة» (ناصر، منصور، التاج الجامع للاصول، ۳۱۷/۵). طلحه همان کسی است که فتنه جمل را به راه انداخت و با امیرالمؤمنین (علیه السلام) جنگید؛ ولی درباره مجسمه ایمان و حامی صاحب رسالت عظمی، جناب ابوطالب (علیه السلام) می نویسد: «فی ضحضاح من النار»! (همان، ۴۳۶/۵).

بن شعبه^۱ است. تا جایی که کتب رجال و تراجم او را دائماً مشغول سبّ امیرالمؤمنین (علیه السلام) گزارش کرده اند. اما نویسنده درباره او اغراقی ناصحیح نموده و از او شخصیتی بت شکن و وفادار به پیامبر^۱ و علاقه مند به ایمان آوردن دیگران، ترسیم نموده است. او قبل از اسلام آوردن ظاهریش شرح حال جالبی نداشته است و ابن ابی الحدید معتزلی درباره او می نویسد:

ایمان آوردن مغیره از روی عقیده نبود (و اکثر البغدادیون یفسقون المغیره) بلکه او عده ای را به غدر و حيله به قتل رسانده بود و از ترس انتقام فرار کرده و به مدینه آمده و به ظاهر مسلمان شد تا در سایه اسلام از انتقام محفوظ بماند.^۲

ابن ابی الحدید همچنین نام او در بخش راویان منحرف و دشمنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) اسم او را وارد نموده است.^۳

آن چه مسلم است دشمنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) از مغیره به ناحق و به خاطر دشمنی اش با حضرت تمجید نموده اند. لذا باید در اصالت این تمجیدها تأمل نمود. مولف دانشمند کتاب فتح الملک العلی می نویسد: «اکثر حفاظ و نویسندگان خصوصاً نویسندگان بصره و شام قلب شان از بغض امیرالمؤمنین (علیه السلام) و خاندان آن حضرت مملو است». گفتار احمد حنبل نیز که می گوید: «چون ایشان در خود حضرت عیب و نقصی نیافتند تا آن را مستمسک قرار دهند، شروع به مدح و ثنای دشمنان آن حضرت نمودند»^۴ و

۵- آیا رسول خدا (ص) خود قوانین اسلام را نقض می کند!

نویسنده مدعی است در بیماری وفات پیامبر اکرم (ص) عباس عموی پیامبر داروئی به حضرت نشانید و حضرت از روی ناراحتی از این کار، همه حاضران را مجبور به نوشیدن از آن دارو

۱. شریعتی، علی، اسلام شناسی/ ۳۷۵-۳۷۸.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۸/۲۰.

۳. همان، مجلد چهارم.

۴. عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، ۸۳/۷.

۵. در مورد شناخت کامل او رک: صباغی، یوسف، بررسی رجال صحیحین؛ قرنه الجزایری، عبدالباقی، المغیره بن شعبه.

نمود و حتی کسانی که در آن کار هیچ دخالتی نداشتند را هم معذور نداشت تا جائی که: «میمونه روزه داشت اما پیامبر او را هم استثناء نکرد»^۱

به گزارش تاریخ، در دوران جاهلیت پیش از اسلام در میان مردم، در خشونت و کشتار بی‌مباله‌ای فراوانی رایج بود. تا حدی که اگر فردی، یک نفر از قبیله دیگر را می‌کشت، طایفه مقتول هر که را از گروه مقابل به دست می‌آورد، در قصاص مقتولش می‌کشت.^۲ اما قوانین راقیه و سازنده اجتماع سالم در دین مقدس اسلام این رسم ظالمانه را لغو نموده و می‌فرماید: ﴿الَّا تَرٰ رُؤُوسَ وَاَزْرَءَ وَزَرَ اٰخِرِي﴾.^۳ قرآن کریم با وضع این قانون مقدس به تمامی رسومات باطل جاهلی، خط بطلان کشیده و دستور عدل و انصاف را در بین جامعه حکم فرما نمود. و از آن رو که یکی از قواعد ثابت در پذیرش روایات عدم تعارض و تخالف روایت با آیات قرآن است، بنابراین این نسبت به پیامبر اکرم ﷺ نمی‌تواند صحت داشته باشد که در مورد خطای یک شخص دیگران را نیز مجازات نماید و حاشا از مقام سید انبیاء ﷺ که خود بر آیات نازل به خویش عامل نباشد.

۶- پیامبری که نبوتش را یک کاهن به او مژده می‌دهد!

در اثر هجوم سیل اسرائیلیات به منابع عامه، مقام والای نبوت چنان تنزل یافت که نسبت‌های ناروایی به انبیاء عظام الهی خصوصاً پیامبر اکرم ﷺ داده شد. در این میان ماجرای بعثت رسول اکرم ﷺ نیز بی‌نصیب نمانده و بسیار سخیف جلوه داده شده است. نویسندگان نیز به تبعیت از منابع عامه، ماجرای بعثت را این گونه نقل می‌کند:

خدیجه برخاست تا عموی پیر و دانشمند و روشن بینش ورقه بن نوفل را ببیند و ماجرای همسرش را با او باز گوید. (ورقه) دختر برادرش را امیدوار می‌کند که سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر آنچه می‌گویی باشد، ناموس بزرگ که بر موسی فرود آمده بود بر او نیز فرود آمده و او پیامبر این امت

۱. شریعتی، علی، اسلام‌شناسی/۴۴۱.

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، ح ۴۴۵۸ و ح ۶۸۸۶؛ کشیر نیشابوری، حجاج بن مسلم، الجامع الصحیح، ح ۲۲۱۳.

۳. مانند: انعام/۱۶۴، اسراء/۱۵، فاطر/۱۸، زمر/۷ و نجم/۳۸.

است. بگو استوار ماند.^۱

این جایگاه و مقام پیامبر اسلام ﷺ برترین فرستادگان خداست که طبق معرفی منابع عامه، تا زمانی که یک کاهن به او اطمینان ندهد که پیامبر شده است، نمی‌داند که به نبوت رسیده است یا خیر! این کیفیت از نزول وحی و آغاز بعثت که در کتب عامه مطرح شده، در تعارض با مبانی عقیدتی اسلامی است. همچنین مجموع احادیث منقول در تاریخ و تفسیر طبری، صحیح بخاری و صحیح مسلم در باب بدء الوحی، با حقیقت وحی ناسازگار^۲ و از دید مسلمانی که معتقد به اسلام و نبوت خاتم انبیاء ﷺ است، مردود و غیر قابل قبول بوده و به هیچ وجه نمی‌توان آنها را مورد استناد قرار داد.^۳ جهت شناخت مقام حضرت ختمی مرتبت و کیفیت بعثت و رسالت ایشان و مقایسه آن با نوشته اسلام شناسی، به توصیف امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه در این زمینه دقت شود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند:

«خداوند متعال از زمان خردسالی رسول خدا ﷺ بزرگترین ملائک را با آن حضرت قرین و همراه ساخته بود تا شب و روز طریق مکارم و محاسن اخلاق را به حضرتش بیاموزد... حضرتش هر ساله [برای عبادت] به غار حراء می‌رفتند و غیر من کسی ایشان را نمی‌دید، من همواره نور وحی و رسالت را می‌دیدم و شمیم نبوت را احساس می‌کردم. من ناله شیطان را در هنگامی که وحی به حضرتش نازل شد شنیدم و پرسیدم: ای رسول خدا! این صدای ناله، چه بود؟ حضرتش فرمود: این صدای شیطان بود که از این که عبادتش کنند ناامید شد. سپس به من فرمود: آن چه را من می‌شنوم تو هم می‌شنوی و می‌بینی آن چه را من می‌بینم، جز این که تو پیامبر نیستی بلکه وزیر هستی.»^۴

۱. شریعتی، علی، اسلام شناسی، ص ۴۸۰.

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، ح ۳، ۳۳۹۲، ۴۹۵۳ و ۶۹۸۲؛ قشیر نیشابوری، حجاج بن مسلم، الجامع الصحیح، ح ۲۵۲ (۱۶۰).

۳. رک: یادنامه طبری/ ۱۹۹.

۴. نهج البلاغه، خطبه قاصعه. همچنین مقایسه کنید با بعض خطب دیگر نهج البلاغه: «إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ

۷- پیامبر ﷺ امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به انکار بت ها دعوت می کند!

نویسنده در این فرازاها تصویری غریب از امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خواننده ارائه می دهد. تصویری که در آن گوئی امیرالمؤمنین (علیه السلام) با پیامبر و عبادت و سجده در مقابل خدای متعال ناآشنا است! تا جائی که پیامبر ایشان را از بت پرستی نهی می کند! و در ضمن حضرت در این زمان ۸ سال دارند! او می نویسد:

علی وارد خانه می شود. محمد و خدیجه شاید برای نخستین بار در برابر الله به نماز ایستاده بودند و به رکوع و سجود می رفتند. علی که هنوز چنین حرکاتی را نمی شناخت شگفت زده می نگریست. انتظار کشید تا محمد و خدیجه نمازشان را سلام دادند در برابر کی به سجده می روید؟

در برابر الله که مرا به رسالت مامور کرده تا مردم را به او بخوانم از تو می خواهم که به او بگروی و به رسالت من ایمان آوری سپس او را به انکار بتان دعوت کرد و آیاتی را که رسیده بود بر او بخواند.

علی اگر چه هنوز پسر بچه ای ۸ ساله است تحت تکفل محمد و به او سخت ایمان دارد اما مردی که جرثومه اش را با استقلال و استقامت سرشته اند نمی تواند بدین سادگی عقیده ای را بپذیرد و یا به دروغ بدان تظاهر می کند گفت: به من مهلت دهید تا در آن بیندیشم و یا با پدرم ابوطالب مشورت کنم!

البته سن آن حضرت در اولین روز بعثت بر طبق فرمایش حضرت ابوطالب (علیه السلام) که به هنگام ولادت سید انبیاء ﷺ به همسر محترمه اش فاطمه بنت اسد فرمود: «سی سال صبر کن مثل

مُحَمَّدٌ رَسُولَ اللَّهِ لِإِنْجَارِ عَدَتِهِ وَ إِنْتِمَاءِ نُبُوَّتِهِ مَأْخُوداً عَلَى النَّبِيِّينَ مِبْنَاهُ مَشْهُورَةٌ سَمَاتُهُ كَرِيماً مِيلَادُهُ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمئِذٍ مِلَّةٌ مُتَّفَقَةٌ وَ أَهْوَاءُ مُتَشَرِّقَةٌ وَ طَرَائِقُ مُتَشَتَّةٌ بَيْنَ مُسَبِّحِهِ اللَّهُ بِخَلْقِهِ أَوْ مُلْحِدٍ فِي اسْمِهِ أَوْ مُشِيرٍ إِلَى غَيْرِهِ فَهَذَاهُمْ يَه مِنْ الضَّلَالَةِ وَ أَتَقَدَّهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ»، «وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالذِّينِ الْمَشْهُورِ وَ الْعِلْمِ الْمَأْثُورِ وَ الْكِتَابِ الْمَسْطُورِ وَ النُّورِ السَّاطِعِ وَ الضِّيَاءِ الْأَمِيعِ وَ الْأَمْرِ الصَّادِعِ إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ وَ اخْتِجَاجاً بِالْبَيِّنَاتِ وَ تَحْذِيراً بِالْآيَاتِ وَ تَخْوِيفاً بِالْمَثَلَاتِ وَ النَّاسُ فِي فِتْنٍ أَنْجَذَمَ فِيهَا حَبْلَ الدِّينِ»، «فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ [وَ تَعَالَى] بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَاباً وَ لَا يَدْعِي نُبُوَّةً وَ لَا وَحْياً»، «حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ شَهِيداً وَ بَشِيراً وَ نَذِيراً خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلاً وَ أَنْجَبَهَا كَهْلاً وَ أَطَهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شَيْمَةً وَ أَجْوَدَ الْمُسْتَمْطَرِينَ دِيَمَةً»، «فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ نَذِيراً لِلْعَالَمِينَ وَ مُهَيِّئاً عَلَى الْمُرْسَلِينَ».

او را به تو بشارت می‌دهم، به استثنای مقام نبوت»^۱، در اول بعثت ده سال و در حین اظهار نبوت حدود سیزده تا چهارده سال بوده است و نه هشت سال.^۲

اما این که پیامبر ﷺ امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به انکار بتان! دعوت کرده باشد، باید گفت که از مسلمات تاریخ این است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) هیچ گاه بت پرست و به هیچ بتی سجده نکرده‌اند.^۳ همچنین می‌دانیم که بر طبق احادیث متواتر انوار طاهره اهل بیت (علیهم السلام) قبل از تمامی کائنات خلق شده و به تسبیح و تقدیس خداوند متعال مشغول بودند. حتی ملائکه کیفیت تسبیح و تحمید خدای متعال را از آن انوار پاک آموختند. لذا شخصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را این گونه نا آشنا با اسلام معرفی نمودن، سابقه ای در منابع حدیثی و تاریخی ندارد.^۴

۸- ابوذر از قبیله‌ای وحشی!

در بین کتبی که صحاح نامیده می‌شود حدیث متواتر «ما اظلمت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر» را سنن ترمذی آورده است. آن گونه که طبق گفته احمد حنبل مخالفین امیرالمؤمنین (علیه السلام) شروع به تعریف و تمجید از مخالفین آن حضرت^۵ نمودند، همان گونه نیز به تخریب دوستان و طرفداران آن حضرت روی آوردند. به عنوان نمونه می‌دانیم که ابوموسی اشعری به موجب خبر صحیح، یکی از افرادی است که در لیلۃ العقبه جزو کسانی بود که در ترور ناموفق حضرت رسول ﷺ شرکت داشته است.^۶ اما چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) او و عمرو عاص را این گونه معرفی نموده بود:

«تَرَكَ الْحَقَّ وَ هُمَا يُبْصِرَانِهِ وَ كَانَ الْجَوْرُ هَوَاهُمَا ... وَ الْاِعْوَجَاجُ رَأْيَهُمَا»^۷

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۴۵۲/۱.

۲. مرعشی، قاضی نورالله، احقاق الحق، ۸۰/۳.

۳. حلی، حسن بن یوسف، کشف الیقین، ۴۱۳.

۴. مثلاً رک: شیر، سید عبدالله، حق الیقین، ۱۰۶/۱ - ۱۰۷. مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء تقریظ بلندمرتبه‌ای بر این کتاب نگاشته است. باید متذکر شویم که حتی در کتب عامه سن آن حضرت در این ماجرا از هشت سالگی تا پانزده سالگی - به اقوال متعدد - ذکر شده است (رک: مرعشی، قاضی نورالله، احقاق الحق، ۵۳۸/۷ - ۵۴۴).

۵. عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، ۸۳/۷.

۶. ابن حزم، المحلی، ۲۲۴/۱۱. هر چند ابن حزم خواسته حدیث را به جهت ولید بن جمیع تضعیف کند؛ ولی منابع رجالی عامه از قبیل تهذیب التهذیب، تهذیب الکمال و... او را توثیق نموده‌اند.

۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۷.

مخالفین حضرت برای حرکت در مسیر مخالف آن جناب، حتی درباره قوم و قبیله ابوموسی فضیلت ساختند.^۱

اما نویسنده در اسلام شناسی، غفار (قبیله ابوذر) را قبیله ای وحشی و راهزن معرفی نموده است.^۲ این مذمت از غفار و تمجید از اشعریون جای درنگ و تأمل دارد. چرا که در صحیح مسلم روایتی از رسول اکرم ﷺ آمده است که حضرت دعا کردند: «غفار غفر الله لها» خدای تعالی قبیله غفار را رحمت کند.^۳ چرا که قبیله غفار بدون جنگ اسلام را پذیرفتند.^۴ در مقابل، منابع رجالی عامه در مقام معرفی اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) همچون اصبح بن نباته، رشید هجری، میثم تمار و... ایشان را جرح نموده و می نویسند: «همه شان به هیچ نمی ارزند»، «موثق نیستند»، «دروغگو هستند»!^۵

هنگامی که رجالی بزرگ عامه یحیی بن سعید قطان درباره امام ششم حضرت امام صادق (علیه السلام) می نویسد: «فی نفسی منه شیء، مُجالِدُ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْهُ»،^۶ مجالدی که در شرح حالش نوشته اند «همه احادیث اوبه هیچ نمی ارزند»^۷ دیگر پرونده کمیل ها، رشید هجری ها و... روشن خواهد بود.

۹- طلحه شهیدی زنده!

طلحه بن عبیدالله در تاریخ اسلام شناخته شده است. انحراف و عدم تمایل بلکه دشمنی او نیز با خاندان اهل بیت (علیهم السلام) معروف و مشهور است. از جمله در زمان رسول خدا ﷺ کلامی به زبانش جاری نمود که باعث ناراحتی رسول خدا ﷺ شد و در پی آن جبرئیل نازل شده و

۱. قشیرنیشابوری، حجاج بن مسلم، الجامع الصحیح، ح ۲۴۹۹؛ بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، ح ۴۲۳۲.

۲. شریعتی، علی، اسلام شناسی/ ۴۹۶.

۳. قشیرنیشابوری، حجاج بن مسلم، الجامع الصحیح، ح ۲۵۱۴-۲۵۲۵؛ بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، ح ۳۵۱۶، ۳۵۱۲، ۳۵۰۴.

۴. عینی، محمود بن احمد، عمدة القاری، ۸۲/۱۶.

۵. مزی، یوسف بن عبدالرحمن، تهذیب الکمال، ۳۰۸/۳.

۶. همان، ۵۰۷/۵.

۷. همان، ۲۲۱/۲۷-۲۲۲.

آیه ۵۳ سوره احزاب را نازل نمود.^۱ با این حال نویسنده به رسول خدا ﷺ نسبت می‌دهد که در مورد او فرموده است:

«هر که دوست دارد به شهیدی بنگرد که بر روی زمین راه می‌رود به طلحه بن عبیدالله نگاه کند.»^۲ از دیگر کارهای طلحه آتش افروزی فتنه جنگ جمل بود که در نهایت امر به محاربه او با امیرالمؤمنین (علیه السلام) منجر شد.^۳

۱۰ و ۱۱- حقوق ابوبکر، عمر، سعد وقاص و... به گردن بشریت!

نویسنده تعدادی از صحابه را نام می‌برد، از جمله: ابوبکر، طلحه، عبدالرحمن بن عوف، سعد ابن ابی وقاص، زبیر بن عوام. سپس می‌نویسد: «پس از اسلام این شش تن... آوازه اسلام در همه جا پیچید» همچنین او معتقد است:

اسلام عمر و حمزه^۴ گروه اندک و ضعیف مسلمین را نیرومند ساخت... اینان نه تنها به گردن مسلمانان، بلکه به گردن بشریت و تمدن و اخلاق بشری حقی بزرگ دارند. شناخت اینان نه تنها ما را در شناخت اسلام در سرچشمه زلال نخستینش کمک می‌کند بلکه سیمای راستین محمد را در چشمه‌های اینان روشن‌تر می‌توان دید.^۵

باید گفت این افراد در یک جهت در تاریخ اسلام شهره‌اند و آن مخالفت و خصومت ایشان با خاندان رسول خدا ﷺ است. برای شناخت این افراد توجه به این نکات لازم است:

۱- احادیث متواتر فریقین که محاربه با امیرالمؤمنین (علیه السلام) را محاربه با رسول خدا ﷺ معرفی می‌کند.^۶

۱. «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِرُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا»

۲. شریعتی، علی، اسلام شناسی / ۴۹۶.

۳. ربک، مفید، محمد بن محمد، الجمل.

۴. البته جناب حمزه، عموی پیامبر خدا ﷺ و از مدافعان سرسخت آن حضرت بود که در رکاب حضرت در جنگ احد به شهادت رسید و به «سیدالشهدا» ملقب شد.

۵. شریعتی، علی، اسلام شناسی / ۴۹۳ - ۵۰۱.

۶. به عنوان نمونه ربک: مرعشی، قاضی نورالله، احقاق الحق ۹ / ۱۷۳-۱۶۶ و ۱۸ / ۴۱۵-۴۱۲؛ ابن بابویه، معانی الاخبار / ۵۶ و اختصاص / ۲۸-۲۱۷ و امالی، مجلس ۲۱ ح ۱، مجلس ۷۳ ح ۱۸، مجلس ۸۳ ح ۲، مجلس

- ۲- بیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) در معرفی طلحه و زبیر که آن حضرت ایشان را پیشوایان کفر دانسته.^۱
- ۳- طلحه در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفت: «اگر محمد بمیرد، با زناش ازدواج می کنیم» تا آن جا که آیه شریفه: «مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ»^۲ نازل شد.^۳
- ۴- حضرت صدیقه کبری (علیها السلام) و امام باقر (علیه السلام) در بیانی جامع می فرمایند: «أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ تَرَكَوا الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ، وَاتَّبَعُوا عِثْرَةَ نَبِيِّهِ، لَمَا اخْتَلَفَ فِي اللَّهِ اثْنَانِ».^۴ و می دانیم که همین افراد بودند که حق را از اهلش باز داشتند.
- ۵- بیان دیگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) که: «حتی إذا قبض الله رسوله (صلی الله علیه و آله) رجع قوم على الأعقاب... و نقلوا البناء عن رصّ أساسه فبنوه في غير موضعه معادن كل خطيئة... على سنة من آل فرعون»^۵
- طبق این مقدمات روشن، این افراد نه تنها بر گردن بشریت حق ندارند، بلکه اگر انحراف و اشتقاقی در تاریخ اسلام پدید آمد و گروه گروه افراد در وادی ضلالت گرفتار آمدند، جز به خاطر این افراد و غضب ایشان نسبت به حق الهی امیرالمؤمنین (علیه السلام) نبوده است.

۱۲- اعتبار حدیث ثنّین

نویسنده حدیثی را به نام «حدیث ثنّین» از طبری و ابن هشام نقل نموده است که: انی قد

۳۶ ح ۷۱؛ طوسی، محمد بن حسن، امالی، ۱/۳۷۴؛ ابن شاذان، مائة منقبة/۳۴؛ کراجکی، محمد بن علی، کنز الفوائد، ۱۳/۲.

۱. مفید، محمد بن محمد، امالی، مجلس ۸ ح ۷.

۲. احزاب/۵۳.

۳. زمخشری، کشف، ۳/۵۵۶؛ سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ۵/۲۱۴.

۴. خزاز قمی، علی بن محمد، کفایة الاثر/۱۹۹، ۲۴۷.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰. با کمال تأسف ده خدا هم در معرفی طلحه می نویسد: «او از عشره مبشره است». همچنین در لغت عشره مبشره می نویسد: «به موجب خبر صحیح (!) پیغمبر به اینها مژده بهشت داده است!» در بطلان خبر و حدیث عشره مبشره - حتی از طریق عامه - رک: امینی، عبدالحسین، الغدير، ۱۰/۱۲۱-۱۲۵. آیا پیامبر به کسی که بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) خروج نموده و به جنگ حجة الله رفته و هزاران نفر از طرفین به موجب فتنه او کشته شده‌اند، وعده بهشت میدهد! حاشا از مقام رسالت و حاشا از مقام اسلام.

خلفت فیکم ثنتین کتاب الله و سنتی.^۱ این حدیث حتی از طریق عامه سند صحیحی ندارد.^۲ در عین حال نویسنده با اعتراف به این که «کمترین تردیدی در صحت انتساب حدیث ثقلین به پیغمبر نیست» می نویسد: «من هر دو را معتبر می شناسم.»!

این حدیث در معارضه با حدیث ثقلین ساخته شده و لذا مرحوم علامه خبیر میر حامد حسین موسوی هندی دو مجلد کتاب ارزنده خویش، *عبقات الانوار* را بدان اختصاص داده و استحکام سند و دلالتش را به ثبوت رسانده است. کثیری از علمای عامه نیز به صحت سند و تواتر آن اعتراف نموده اند. از جمله ابن حجر هیثمی آنجا که ابن جوزی سند این حدیث را تضعیف نموده، تضعیف او را رد کرده و می نویسد: «حدیثی را که بیست و پنج نفر از صحابه نقل نموده اند چگونه می توان آن را تضعیف نمود؟»^۳

۱۳- تندی پیامبر با امیرالمؤمنین (علیه السلام)!

حدیث منزلت از احادیثی مهم و متواتری است که سید انبیاء (علیه السلام) آن حدیث شریف را در بیش از سی مورد بیان کرده اند: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^۴

چون حدیث به صراحت بر جانشینی امیرالمؤمنین (علیه السلام) از سید انبیاء (علیه السلام) دلالت دارد مخالفین در کمرنگ نمودن حدیث تلاش های فراوانی کرده اند. از جمله این تلاش ها، اضافه کردن لفظ «اهل بیت» به این روایت است. مرحوم میرحامدحسین در *عبقات الانوار* می نویسد: «شاه صاحب و سهارنپوری (از علمای عامه)، کلمه «اهل بیت» را [در حدیث ثقلین] اضافه کرده اند»^۵. در این صورت معنای روایت این گونه تغییر می یابد که: «... تو بر اهل خویش و بر اهل من جانشین باش». یعنی تحدید وسعت دائره جانشین امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تنها به خانواده آن حضرت! لازم است بدانیم که این لفظ در منابع معتبر فریقین نیامده

۱. شریعتی، علی، *اسلام شناسی* / ۵۹۳.

۲. رک: *مجله تخصصی کلام اسلامی*، شماره ۹۰/۱۴-۹۶ (به قلم شیخ سعید سبحانی)؛ *مجله رساله التقلین*، رقم الواحد والستون، خریف ۱۴۲۹ق، (بقلم الشیخ یحیی الدوحی باحث فی علوم الحدیث / العراق).

۳. هیثمی، نورالدین، *صواعق المحرقة* / ۱۵۰.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، ۸ / ۱۰۷.

۵. میرحامدحسین، *عبقات الانوار* / ۱۱۱-۱۱۲. این حدیث در کتاب نهج الحق، از مسند احمدبن حنبل، بدون لفظ «اهل بیت» نقل شده است؛ اما در طبع های فعلی، در جلد اول، صفحه ۱۱۱، این کلمه را افزوده اند.

است. نویسنده در این مورد نیز به دلیل نا آشنائی با مصادر، خطاب رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حدیث ثقلین را این گونه نقل نموده است:

«... برگرد و بر خانواده من و خانواده خود مرا جانشین باش ... [پیامبر] با لحنی تندتر ادامه داد مگر راضی نیستی علی که در قبال من بمنزله هارون باشی در قبال موسی»^۱

اما جمله «با لحنی تندتر» که نویسنده آن را افزوده است، تا حال در هیچ مصدری اعم از شیعه و سنی دیده نشده است! بلکه بعکس حافظ هیثمی در مجمع الزوائد می نویسد: «رسول خدا ﷺ با رویی خندان به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»^۲.

حاکم حسکانی نیز در شواهد التنزیل می نویسد: استادم ابو حازم می گفت: «من حدیث منزلت را با پنج هزار سند نقل می کنم»^۳.

حدیث منزلت در بیش از سی موقف از رسول خدا ﷺ صادر شده است. از جمله در:

- ۱- در غزوه تبوک^۴. ۲- به هنگام مواخاة اولی (عقد برادری بین مسلمانان).^۵ ۳- به هنگام مواخاة دومی^۶. ۴- در ضمن حدیث سد ابواب^۷. ۵- به هنگام رفع اختلاف در نگهداری دختر حضرت حمزه سیدالشهداء^۸. ۶- در خطاب حضرت به ام سلیم^۹. ۷- هنگام دست نهادن به

۱. شریعتی، علی، اسلام شناسی/۳۶۱.

۲. هیثمی، نورالدین، مجمع الزوائد، ۱۱۱/۹.

۳. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۵۲/۱.

۴. در اکثر مصادر آمده و نیاز به ذکر منبع نیست.

۵. مزی، یوسف بن عبدالرحمن، تهذیب الکمال، ۴۸۲/۲۰؛ شرف الدین، عبدالحسین، المراجعات، مراجعه ۳۲.

۶. ابن بابویه، امالی، مجلس ۵۲، ح ۱۴؛ مرعشی، قاضی نورالله، احقاق الحق، ۲۳۰/۵؛ کراچکی، محمد بن علی، کنزالفوائد، ۱۸۰/۲؛ خوارزمی، مناقب، فصل ۱۴؛ امینی، عبدالحسین، الغدير، ۱۱۵/۳.

۷. شرف الدین، عبدالحسین، المراجعات، مراجعه ۳۲؛ خوارزمی، مناقب، فصل ۹؛ مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار، ۳۹۶/۴۷ - ۳۹۷؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ۳۶۳/۱، ۳۳۸.

۸. شرف الدین، عبدالحسین، المراجعات، مراجعه ۳۲.

۹. ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق، ۳۴۶/۱۷؛ هیثمی، نورالدین، مجمع الزوائد، ۱۱۱/۹؛ متقی هندی، علاء الدین علی، کنز العمال، رقم ۳۲۹۳۶.

دوش حضرت امیر (علیه السلام) ۸ - در معراج ۹ - به هنگام به دست گرفتن حلقه در بیت کعبه ۳.
 ۱۰ - حین ورود به مسجد ۴. ۱۱ - به هنگام خطبه خواندن به مردم ۵. ۱۲ - در منی ۶. ۱۳ - ضمن
 حدیث حدائق سبعة ۷. ۱۴ - ضمن حدیث غدیر خم ۸. ۱۵ - در جواب سیده النساء وقتی که
 گفتند: أختی الضیعة ۹. ۱۶ - به هنگام غضبناک شدن حضرت به کسانی که دودمان حضرت
 را محقر جلوه می دادند ۱۰. ۱۷ - ضمن آخرین وصیت ۱۱. ۱۸ - موقع نام گذاری بر سبط اکبر (علیه السلام) ۱۲.
 ۱۹ - و به هنگام اظهار رضایت بعد از حلیت گرفتن از قبیله بنی جذیمه ۱۳. ۲۰ - در نام
 گذاری به حضرت سید الشهداء (علیه السلام) ۱۴. ۲۱ - در حجة الوداع ۱۵. ۲۲ - در یکی از غزوات ۱۶. ۲۳ -
 در هنگام مباحله ۱۷. ۲۴ - در خطاب به ام سلمه ۱۸. ۲۵ - در جنگ خیبر ۱۹. ۲۶ - به هنگامی که

۱. ابن عساکر، تاریخ دمشق، ۳۲۱/۱۸.
۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۶۹/۵۱؛ بحرانی، سید هاشم، الانصاف، ۳۱۰.
۳. کراچکی، محمد بن علی، کنز الفوائد، ۱۸۱/۲.
۴. ابن عساکر، تاریخ دمشق، ۳۵۱/۱.
۵. ابن بابویه، علل الشرایع، ۲۰۲.
۶. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۲۶۰/۳۷؛ قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، ۲۳۰/۸.
۷. سلیم بن قیس، کتاب سلیم، حدیث دوم؛ ابن بابویه، عیون أخبار الرضا، ۱۰/۲.
۸. سلیم بن قیس، کتاب سلیم، حدیث ۲۵؛ عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر، ۳۳۲/۱؛ امینی، عبدالحسین، القدير، ۲۵۹/۱۰.
۹. بحرانی، سید هاشم، الانصاف، ۱۸۸؛ همان حدیث کمال الدین است.
۱۰. بحرانی، سید هاشم، الانصاف، ۱۸۳.
۱۱. سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ح ۱، ۲۵؛ ابن بابویه، کمال الدین، ۲۶۴؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۵۴/۲۸.
۱۲. ابن بابویه، علل الشرایع، ۱۳۷ و معانی الأخبار، ۵۷؛ طبری، احمد بن عبدالله، ذخائر العقبی، ۶۴/۱۲۰، ۲۲۰؛ حر عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة، ۲۸/۲؛ مرعشی، قاضی نورالله، احقاق الحق، ۲۱۶/۵.
۱۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۴۲۳/۱۰۱.
۱۴. ابن بابویه، امالی، مجلس ۲۸، ح ۳.
۱۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۲۵۶/۳۷.
۱۶. مفاتیح الجنان، زیارت روز غدیر.
۱۷. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۴۳/۳۸.
۱۸. طبرانی، سلیمان بن محمد، معجم الکبیر، ۱۸/۱۲؛ جوینی، ابراهیم بن محمد، فرائد السمطين، ۱/۱۵۰؛ امینی، عبدالحسین، القدير، ۱۱۶/۳.
۱۹. ابن بابویه، امالی، مجلس ۲۱، حدیث ۱؛ کراچکی، محمد بن علی، کنز الفوائد، ۱۷۶/۲، ۱۷۹.

فرمودند لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار^۱، ۲۷- هنگامی که حضرت امیر (علیه السلام) اظهار داشتند راجع به من چیزی نفرمودید^۲، ۲۸- در حین اسلام آوردن یهودی^۳، ۲۹- در جواب صخر بن حرب^۴، ۳۰- ضمن انذار عشیره و اقارب^۵، ۳۱- در ضمن حدیث: «ما سألت شیئاً الا سألت لک مثله»^۶، ۳۲- در جواب تعبیر قومی^۷.

این موارد برخی از موافقی است که این حدیث شریف و اهتمام حضرت ختم المرسلین (علیه السلام) بر این مطلب مهم بروز یافته است. چه بسا اهل تحقیق به بیش از این موارد دسترسی پیدا کنند.^۸

۱۴- خلافت خلفاء بر اساس قرآن!

نویسنده ذیل عنوان «شوری در حکومت» می نویسد:

دو آیه در قرآن به صراحت اصل «شور» را در امور اعلام می کند ﴿و شاورهم فی الأمر﴾^۹، ﴿أمرهم شورى بينهم وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفقون﴾^{۱۰}. هنگامی که پیغمبر وفات یافت کارگردانان سیاست اسلامی (غیر از علی بن ابی طالب و یارانش) بر اساس این حکم در «سقیفه» گرد آمدند تا جانشین پیغمبر را برای رهبری مردم انتخاب کنند... عمر نیز برای رعایت اصل شوری انتخاب جانشین خود را به «شوری» وا گذاشت

۱. ابن بابویه، امالی، مجلس ۶۳ ح ۱۰.

۲. ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق، ۳۴۶/۱۷.

۳. حر عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة، ۸۰/۲ و ۱۲۹.

۴. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابوطالب، ۷۹/۳.

۵. کراچکی، محمد بن علی، کنز الفوائد، ۱۷۷/۲؛ حر عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة، ۲۰۵/۲؛ بحرانی، سید هاشم، غایة المرام، ۲۷۷/۴.

۶. سلیم بن قیس، اسرار آل محمد (علیه السلام)، ح ۳۸.

۷. همان، ح ۱۴.

۸. از نظر استحکام سندی این روایت و دلالت آن بر جانشینی بلافضل امیر المؤمنین (علیه السلام)، طالبین تحقیق به حدیث منزلت از کتاب گرانقدر عبقات الانوار - که اخیراً ترجمه شده است - مراجعه فرمایند.

۹. آل عمران / ۱۵۹.

۱۰. شوری / ۳۸.

و عثمان بدین صورت انتخاب شد.^۱

همانگونه که خود نویسنده مثال زده است، مسائلی مانند این که آیا در جهاد با دشمن، این راه را انتخاب کنیم یا آن راه دیگر را، جای شور و مشورت دارد. یعنی اصل شوری مربوط به امور عرفی است. اما جایی که خدا و رسول او حکمی را بیان کرده و امر الهی صادر شده است، دیگر جای شور برای مومنان باقی نیست. به تعبیر امام هشتم علیه السلام «قرآن مردم را ندا می دهد که:

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۲
 ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ
 وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾^{۳ و ۴}

این حدیث شریف از گنجینه های مهم مکتب تشیع در تبیین مقام امامت بوده و بیان می دارد که تعیین امام همانند مرتبه نبوت و رسالت تنها و تنها در اختیار خداوند متعال می باشد و هیچ مسلمانی نباید به خود اجازه دخالت در این موضوع را راه بدهد. طبق صریح این دو آیه شریفه اگر کسی از این دستور تخطی نماید مرتکب شرک گشته و به ضلالی مبین و آشکار دچار شده است. سپس امام علیه السلام می فرماید: «مردم چگونه می توانند امام انتخاب کنند در حالی که امام باید خصوصیتی خاص داشته باشد. از جمله:

الإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ
 دَاعٍ لَا يَنْكُلُ
 مَعْدِنُ الْقُدْسِ وَالطَّهَارَةِ وَالتُّسْكِ وَالزَّهَادَةِ وَالْعِلْمِ وَالْعِبَادَةِ....
 عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ
 مَفْرُوضُ الطَّاعَةِ
 قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ
 نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ

۱. شریعتی، علی، اسلام شناسی / ۳۸-۳۹.

۲. قصص / ۶۸.

۳. احزاب / ۳۶.

۴. ابن بابویه، معانی الاخبار / ۹۹؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۱۲۵/۲۵.

حَافِظٌ لِلدِّينِ اللَّهِ...

سپس می‌فرماید: «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل.»^۵

اما چه درد آور و غم انگیز است نتایج این شوری که امامان بر حق و پیشوایانی که بر طبق فرمایش حضرت صدیقه کبری (علیها السلام): «لَوْ تَرَكُوا الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ لَمَا اخْتَلَفَ فِي اللَّهِ تَعَالَى اثْنَانِ»^۶ و بر طبق فرمایش مولی الموحدين و صدیقه کبری و امام مجتبی (علیه السلام) و سلمان و ابوذر اگر حضرت در مسند تعیین شده از جانب خدا و رسول قرار می‌گرفت «لَفُتِحَتْ عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»^۷

سپس حضرت امام رضا (علیه السلام) می‌فرماید: «آیا مردم می‌توانند امامی با این خصوصیات را بیابند و انتخابش کنند؟!»^۸

سپس حضرت درباره کسانی که از انتخاب خدا و رسول عدول کرده و به آراء خودشان امام برگزیدند می‌فرماید:

«پس بلندای دشوار و لغزنده ای را بالا رفتند که قدم هایشان از آن لغزیده و به پرتگاه سقوط می‌نماید، با عقول ناقص و آراء گمراه کننده خود امر دشواری را اراده نمودند که جز بُعد و دوری نصیبشان نشد!»^۹

این نکته محل تامل است که آیا منتخب مردم در روز بعد از انتخابش نسبت به روز قبل تفاوت یا تکاملی می‌یابد؟ یا همانی است که دیروز بود! آیا اگر تمامی انسان‌ها شخصی را به ریاست بپذیرند در ارتقای کمالات او تفاوتی می‌کند؟ خیر. ولی منتخب خدای متعال دارای مقامی است که به تعبیر امام هشتم (علیه السلام):

«هیئات هیئات عقلها گمراه و حیران گشته و... بزرگان و عقلاء و دانشمندان کوچک و عاجز و متحیر مانده اند از وصف شأنی از شئون امام، یا وصف

۵. همان

۶. خزاز قمی، علی بن محمد، کفایة الأثر / ۱۹۹ و ۲۴۷.

۷. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۴۳/ ۱۵۸.

۸. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۵۰۲/ ۱.

۹. ابن بابویه، امالی / ۶۷۸.

فضیلتی از فضائلش!^۱

امام و حجت خدا دارای منزلت و مرتبتی است که تمامی عقول و خرد ها از درک شأنی از شئون او عاجز و همه بزرگان، حکماء، دانشمندان و بلغاء از درک و بیان مختصر ترین مقاماتش قاصر و ناتوانند. آیا به جای چنین شخصیت والا و بی نظیری، انتخاب انسانی عادی به عنوان پیشوای بشر، ظلم به عالم بشری و به قهقری راندن جامعه انسانیت نیست! در اثر این شوری کار اسلام به جائی رسید که معاویه، یزید، مروان و مروانی ها و منصور دوانقی و متوکل ها و... خود را ولی امر و خلیفه رسول الله خوانده و اسلام و مسلمین را به روزگاری تلخ و تاریک نشانده. منتخبین شورا کار را به جائی رساندند که در زیارت جامعه ائمه المؤمنین (علیهم السلام) نتایج آن شورا را این گونه می یابیم:

«بیعتی صورت پذیرفت که شومی آن بیعت، تمامی اسلام را فراگرفت».

«با ظلم به صدیقه کبری (علیها السلام) موجبات ایداء رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فراهم شد».

«کعبه ویران شد».

«حرمت حرم نبوی در روز واقعه حرّه شکسته شد».

«اولاد و ذریه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اسارت رفته یا به شهادت رسیدند».

«صدقات مساکین، صرف مضحکین و مسخره گان شد».

«خمس بر طلقاء و مخالفین اهل بیت (علیهم السلام) مباح شد».^۲

و این شوری به قدری ثمرات تلخ و ناگوار دیگری به بار آورد که حتی ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد: «تمام مفاسد به بار آمده در اسلام در نتیجه همین شوری بود».^۳

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۱۲۴/۲۵.

۲. «أَصْبَحُوا عَلَى التَّفَاقِ وَأَكْبَرُوا عَلَى عِلَاقِ الشَّقَايَ فَلَمَّا مَضَى الْمُصْطَفَى صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ... تَقَضَّوْا عَهْدَ الْمُصْطَفَى... وَجَرَّحُوا كَيْدَ خَيْرِ الْوَرَى فِي ظُلْمِ ابْنَتِهِ وَاضْطَهَادِ حَبِيبَتِهِ... وَأَطْمَعُوا الْعَبِيدَ فِي خِلَافَتِهِ... يَدْعُوهُ إِلَى بَيْعَتِهِمُ الَّتِي عَمَّ شَوْمُهَا الْإِسْلَامُ... أَبَاحَتِ الْخُمْسَ لِلطَّلَاقِ وَ سَلَطَتْ أَوْلَادَ اللَّعْنَاءِ عَلَى الْفُرُوجِ... وَ هَدَمَتِ الْكُعبَةَ وَ أَغَارَتْ عَلَى دَارِ الْهَجْرَةِ يَوْمَ الْحَرَّةِ... يَا مَوَالِيَّ فَلَوْ غَايَنَكُمُ الْمُصْطَفَى، وَ سَهَامُ الْأُمَّةِ مُعْرِقَةٌ فِي أَكْبَادِكُمْ، وَ رِمَاحُهُمْ مُشْرِعَةٌ فِي نُحُورِكُمْ، وَ سُيُوفُهَا مُولَعَةٌ فِي دِمَائِكُمْ، يَشْفِي أَبْنَاءَ الْعَوَاهِرِ غَلِيلَ الْفُسْقِ مِنْ وَرَعِكُمْ، وَ غِيْظُ الْكُفْرِ مِنْ إِيْمَانِكُمْ. وَ أَنْتُمْ بَيْنَ صَرِيعٍ فِي الْمَجْرَابِ، قَدْ فَلَقَ السَّيْفُ هَامَتَهُ، وَ شَهِدَ فَوْقَ الْجَنَازَةِ قَدْ شَكَّتْ أَكْفَانُهُ بِالسَّهَامِ، وَ قَتِيلَ بِالْعَرَاءِ قَدْ رُفِعَ فَوْقَ الْقَنَاءِ رَأْسُهُ، وَ مُكْبِلٌ فِي السَّجْنِ قَدْ رُضَّتْ بِالْحَدِيدِ أَعْضَاؤُهُ...» «بخشی از زیارت جامعه ائمه المؤمنین (علیهم السلام)».

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۲۸/۹-۲۹ و ۱۱/۱۱.

۱۵- آیا انتساب به رسول خدا ﷺ بی فائده است!

نویسنده اصالت انتساب به پیامبر خدا ﷺ را منتفی می‌داند و روایتی را که در بخش معرفی مولفین صحاح آورده‌ایم، نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ خطاب به صدیقه کبری (ع) فرمود: «فاطمه کار کن! که من در پیشگاه خدا برای تو کاری نمی‌توانم کرد»^۱

همچنین پیروان مکتب خلفاء روایت دیگری در همین راستا به پیامبر خدا ﷺ نسبت می‌دهند: «فاطمه پاره تن من است، می‌ترسم که در دینش دچار فتنه شود [گمراه شود]»^۲.

این گمان که قرابت با رسول خدا ﷺ سودی ندارد، در زمان آن حضرت نیز وجود داشت:

«عمر بن خطاب به صفیه بنت عبدالمطلب عمه گرامی رسول خدا ﷺ گفت: قرابت تو با رسول خدا تو را نفعی نمی‌بخشد. جناب صفیه این مطلب را به عرض پیامبر ﷺ رساند. آن حضرت دستور جمع شدن مردم را داده و فرمودند: چه می‌شود گروهی را که گمان می‌کنند قرابت با من نفع نمی‌بخشد! هنگامی که در قیامت در مقام محمود بپاخیزم حتی بندگان شما را شفاعت خواهم نمود. عمر برخاست و گفت: ای رسول خدا به خدا پناه می‌برم از غضب خدا و غضب رسولش...»^۳

امیرالمؤمنین (ع) از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که آن حضرت تصریح به نفع انتساب به خود نموده و فرمودند: «هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع می‌شود مگر انتساب به من»^۴.

همچنین آن دو حدیث (منقول در اسلام شناسی و منابع عامه) با احادیث متواتری که در مقامات آن حضرت وارد شده سازگار نیست. برخی از احادیث مقامات حضرت صدیقه کبری (ع) را مرور می‌کنیم:

۱. شریعتی، علی، اسلام شناسی / ۴۰-۴۱. اصل حدیث در منابع عامه: «یا فاطمة إني لا أغني عنك من الله شيئاً». بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، ح ۲۷۵۳ و ۴۷۷۱؛ قشیر نیشابوری، حجاج بن مسلم، الجامع الصحیح، ح ۳۵۰ (۲۰۵) و ۳۵۱ (۲۰۶). در مورد رجال موجود در سند این حدیث، پیش از این نکاتی گفته شد.

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، ح ۳۷۱۰؛ قشیر نیشابوری، حجاج بن مسلم، الجامع الصحیح، ح ۲۴۴۹.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۳۰ / ۱۴۶؛ قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر، ۱ / ۱۸۸.

۴. مفید، محمد بن محمد، الخصال، ۲ / ۵۵۹.

- حدیث «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي»^۱ از رسول خدا ﷺ به صورت متواتر نقل شده است که حضرت صدیقه کبری (ع) را پاره تن پیامبر ﷺ معرفی می نماید.

- «هِيَ الصَّدِيقَةُ الْكُبْرَى وَ عَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَتْ الْقُرُونُ الْأُولَى»^۲ او بزرگترین راستگویان است و اتمهای پیشین، بر محور معرفت او چرخیده است.

- «محبّت به حضرت صدیقه کبری (ع) در صد موقف نفع می بخشد. به هنگام مرگ، ورود به قبر، صراط، محاسبه و...»^۳

- «فاطمه سیده نساء العالمین (ع)»^۴ فاطمه سرور زنان عالمیان است.

- سید انبیاء (ع) ایشان را شفیعه کبری معرفی می کنند.^۵

این روایات بیان کننده این است که آن حضرت از بین زنان عالم از اولین و آخرین سرور و تاج سر همه بانوان و سیده آنان می باشد (اسناد این روایات از سید انبیاء (ع) و اولاد طاهربینش متواتر است).

مرحوم علامه امینی از مصادر متعدد اشتراک حضرت صدیقه کبری (ع) با سید انبیاء (ع) و سید اوصیاء و سیدا شباب اهل الجنة را در چهل وصف و منقبت و فضیلت والا، نقل می کند.

از جمله در آیات:

- «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^۶ یا رسول الله بگو که من در برابر رسالتم پاداشی از شما نمی طلبم مگر مودت و دوستی ذوالقربایم. که همانا مودت این پنج بزگوار (ع) و ذریه پاکیزه شان می باشد.

- «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۷ همانا

۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ۳۰۳/۲۸.

۲. همان، ۱۰۵/۴۳.

۳. مرعشی، قاضی نورالله، احقاق الحق، ۱۰/۱۶۶؛ ابن شاذان، مآة منقبة، ۱۲۷.

۴. حدیث از سوی فریقین متواتر است؛ ابن بابویه، امالی، ۳۲/۵۶، ۹۹، ۱۰۹، ۳۹۴؛ ابن شاذان، مآة منقبة، ۳۴؛

طوسی، محمد بن حسن، امالی، ۸۳/۱، ۲۵۳، ۳۴۳ و ۱۷۰/۲، ۲۲۱ و ۲۴۶؛ مرعشی، قاضی نورالله، احقاق

الحق، ۴۴/۴ - ۴۵، ۵۶/۸۲، ۵۶/۱۰ - ۴۱ و مصادر دیگر.

۵. ابن بابویه، امالی، مجلس ۴۲۵.

۶. شوری/۲۳.

۷. احزاب/۳۳.

خداوند متعال اراده نموده که هرگونه پلیدی را از شما دفع نموده و در حد اعلی پاکیزه‌تان گرداند. (آیه در شأن این پنج بزرگوار نازل شده است).

- ﴿قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^۱ پس بگو بیایید فرزندانمان را بخوانیم و شما نیز فرزندانتان را، و زنانمان و زنانتان را و نفس و جانمان را و نفس و جانتان را سپس مباهله نمائیم، پس لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم. (آیه در شأن این پنج بزرگوار نازل شده است).

- ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾^۲ هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به کلمات امتحان نمود. (در این آیه مراد از کلمات عبارتند از رسول اکرم ﷺ، امیر المؤمنین علی علیه السلام، حضرت صدیقه و حسنین علیهما السلام)

- ﴿فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾^۳ پس آن هنگام آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت که خداوند او را به رتبه اش بازگرداند. (کلمات القاء شده به حضرت آدم که با ذکر و توسل بر آن نام های مبارکه به مقام اولی برگشت همین پنج نام مبارک بوده است).

- ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾^۴ (که درباره این پنج نور پاک می باشد).

سپس احادیثی را ذکر می کند که دلالت بر این معنا دارند:

علت آفرینش خمسه طیبه ﷺ هستند؛ خلقت انوار طاهره شان قبل از کائنات، اشتقاق نام مبارک شان از نام خداوند متعال؛ اینکه جزای دشمنی با آنان آتش قهر الهی است و ایشان برگزیدگان از میان کائنات هستند؛ هنگام توسل به پیشگاه الهی باید بوسیله اینها متوسل شد؛ نوشته شدن اسماء مبارکه شان بر ساق عرش الهی؛ بودن تصویر مبارک شان در جنة الفردوس؛ جنگ و صلح با این انوار طاهره مساوی با جنگ و صلح

۱. آل عمران/۶۱.

۲. بقره/۱۲۴.

۳. بقره/۳۷.

۴. انسان/۸ و ۹.

با اشرف کائنات علیه السلام است؛ رکن بودن سیده النساء علیها السلام از برای مولی الموحدين همانند پدر بزرگوارشان^۱ این بزرگواران استوانه دین و ارکان مؤمنین اند؛ محدثه بودن سیده النساء علیها السلام همانند سایر انوار طاهره؛ از نور واحد آفریده شدنشان؛ بشارت ورود بهشت به شیعیان حضرت زهرا علیها السلام و سایر اوصاف کمالات آن حضرت که در این نوشته جهت رعایت اختصار فقط به این چند وصف اکتفا شد.

با این حال آیا ممکن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده باشد که می ترسم فاطمه در دینش دچار فتنه شود؟!

■ نتیجه

ورود غیر متخصصانه نویسندۀ اسلام شناسی در مباحث تاریخ اسلام، موجب کژفهمی های فراوانی شده است. از آنجا که تاریخ و عقیده در تعامل با یکدیگرند، کژفهمی های مذکور موجب استنتاجات نادرست عقیدتی نیز گشته است. از مهم ترین اشکالات روش شناسانه مطالعه تاریخی دکتر شریعتی که موجب نتیجه گیری های تاسف انگیزی گشته اند - و به تفصیل در این مقاله ذکر شدند - می توان به این موارد اشاره کرد:

- اتکای به منابع و مدارک ضعیف و محرف در مطالعات تاریخی؛
 - بی توجهی به منابع و مدارک معتبر اصیل تاریخی شیعه در انجام مطالعات؛
 - عدم آشنایی کافی نسبت به مباحث کلامی و عقیدتی اصیل تشیع؛
 - در بعضی مواقع، پیش داوری های حاصل از مطالعات اجتماعی غربی.
- در نهایت باید دو نکته را متذکر شویم، اول اینکه هدف از طرح این نکات، خرده گیری بر شخص دکتر شریعتی نیست و هدف، شفاف سازی و روشنگری نسبت به قابل اعتماد نبودن منابع و مصادر عامه است. دوم اینکه اشکالات وارد به آثار شریعتی بیش از مطالب ذکر شده است که مجال دیگری می طلبد.

۱. سید انبیاء علیهم السلام به امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند: «أوصیک بریحاتنی من الدنیا فَعَن قَلیل یَنهَد رُکُنَاکَ وَ اللهُ خَلِیفَتِی عَلَیک» مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۴۳/۲۶۲.

- ابن اثیر، مبارک بن محمد، جامع الاصول، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ق.
- ابن ابی الحدید معتزلی، عزالدین، ابوحامد هبةالله، شرح نهج البلاغه، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸ ق.
- ابن بکار، زبیر، الموققیات، طبع بغداد.
- ابن حجر، احمد بن علی عسقلانی، الاصابه، بیروت دار احیاء التراث العربی، ۱۳۲۸ ق.
- _____ تقریب التهذیب، مدینه المنوره، مکتبه العلمیه، ۱۳۸۰ ق.
- _____ تهذیب التهذیب، حیدرآباد دکن، دائرة المعارف نظامیه، ۱۳۲۵ ق.
- _____ فتح الباری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.
- ابن حجر، احمد هیشمی، الصواعق المحرقة، قاهره، مکتبه القاهره، ۱۳۸۵ ق.
- ابن حزم، علی بن احمد بن سعید، المحلی، بیروت، دارالفکر.
- ابن حنبل، احمد، المسند، ریاض، بیت الافکار، ۱۴۱۹ ق.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، المناقب، قم، مطبعه العلمیه، ۱۳۷۸ ق.
- ابن عدی، عبدالله، الکامل فی الضعفاء، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ ق.
- ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن، تاریخ دمشق، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ ق.
- ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، الامامة و السياسة، مکتبه مصطفی الیالی الجلی، ۱۳۸۸ ق.
- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، الجرح و التعديل، حیدرآباد دکن، دائرة المعارف عثمانیه، ۱۳۷۲ ق.
- ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق.
- ابوبکر هیشمی، نورالدین، مجمع الزوائد، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۶۷ میلادی.
- ابوداود، سلیمان بن اشعث، السنن، بیروت، دارالجلیل، ۱۴۰۸ ق.
- ابوریه، محمود، الاضواء علی السنة المحمدیه، مصر، نشر البطحاء.
- ابی الفداء، اسماعیل بن کثیر، التفسیر.
- الجزائری، عبدالباقی، المغیره بن شعبه، قم، روشنائی مهر، ۱۳۸۹ ق.
- امینی، عبدالحسین أحمد، الغدير فی الكتاب و السنة و الادب، تهران، مطبعة حیدریه، ۱۳۷۲ ق.
- بحرانی، سیدهاشم، الانصاف، قم، مکتبه محلاتی، ۱۳۸۶ ق.
- _____ غایة المرام، قم، دانش حوزه، ۱۳۸۴ ق.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، ریاض، بیت الافکار، ۱۴۱۹ ق.
- بلاذری، احمد بن یحیی، الانساب الاشراف، مصر، دارالمعارف، ۱۹۵۹ م.
- ترمذی، محمد بن عیسی، السنن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۵۷ ق.
- جوینی، ابراهیم بن محمد، فرائد السمطین، بیروت، محمودی، ۱۳۹۸ ق.
- حاکم نیشابوری، ابن البیع، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ ق.
- حاکم حسکانی، عبیدالله بن احمد، شواهد التنزیل، تهران، وزارت ارشاد، ۱۴۱۱ ق.
- حرعاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، قم، مطبعة العلمیه.
- حکیم، سید سعید، فاجعة الطف، نجف الاشرف، مؤسسة الحکمة، ۱۴۳۰ ق.
- حلی، علامه حسن بن یوسف، کشف البقین، تهران، وزارت ارشاد، ۱۴۱۱ ق.
- _____ نهج الحق و کشف الصدق، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۷ ق.

- خزاز قمی، علی بن محمد، کفایة الاثر، قم، نشر بیدار، ۱۴۰۱ ق.
- خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۴ ق.
- دارمی، عبدالله بن محمد، السنن، دار احیاء السنه النبویه.
- دزفولی، محمد تقی، کفایة الخصام (ترجمه غایة المرام بحرانی)، تهران.
- ذهبی، شمس الدین، تذکرة الحفاظ، حیدرآباد دکن، ۱۳۸۸ ق.
- _____ سیر اعلام النبلاء، دمشق، دارالرسالة، ۱۴۰۶ ق.
- زمخشري، محمود بن عمر، الکشاف، بیروت، دارالکتب العربی.
- ستوده، حسین قلی، راهنمای آثار و بناهای تاریخی شهرستان قزوین.
- سید بن طاووس، سید رضی الدین علی، الیقین، قم، موسسه دارالکتاب، ۱۴۱۳ ق.
- سید رضی، نهج البلاغه، تهران، آفتاب، ۱۳۲۶ ش.
- سید مرتضی عسگری، نقش ائمه در احیاء دین، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۰ ش.
- سیوطی، جلال الدین، درالمنثور، قم، مکتبه مرعشی، ۱۴۰۴ ق.
- شافعی، محمد بن ادریس، کتاب الام.
- شیر، سید عبدالله، حق الیقین، قم، مکتبه بصیرتی، افست ط صیدا، ۱۳۵۲ ق.
- شریعتی، علی، اسلام شناسی، مشهد، چاپ طوس، ۱۳۴۷ ش.
- _____ کویر، تهران.
- صباغی، یوسف، بررسی رجال صحیحین، قم، انصاریان، ۱۳۸۲ ش.
- صدوق، محمد بن علی، امالی، بیروت، انتشارات اعلمی، ۱۴۰۰ ق.
- _____ عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، تهران، انتشارات جهان.
- _____ کمال الدین و تمام النعمه، تهران، مکتبه صدوق، ۱۳۹۰ ق.
- _____ معانی الاخبار، تهران، مکتبه صدوق، ۱۳۷۹ ق.
- _____ علل الشرایع، نجف، نشر المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵ ق.
- طبرانی، سلیمان بن محمد، معجم الکبیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، قاهره، دارالاستقامه، ۱۴۰۸ ق.
- طبری، محب الدین، ذخائر العقبی.
- طوسی، محمد بن حسن، امالی، قم، داوری.
- عاملی، علامه سید شرف الدین، المراجعات.
- _____ النص و الاجتهاد، قم، مطبعه السید الشهداء.
- عمادالدین، حسن بن علی، کامل بهائی، تهران، سوق بین الحرمین.
- عباشی، محمد بن مسعود، التفسیر، طهران، مطبعه علمیه.
- قاسمی، محمد جمال الدین، قواعد التحدیث، بیروت، دارالفنّاس، ۱۴۱۴ ق.
- قمی، شیخ عباس، تمّنه المنتهی، قم، دلیل ما، ۱۳۸۷ ش.
- _____ سفینه البحار، قم، مطبعه اسوه، ۱۴۱۴ ق.
- کراچکی، محمد بن علی، کنز الفوائد، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۰ ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، حیدری .

مرعشی، قاضی نورالله، احقاق الحق و ازهاق الباطل، تهران، مطبعة اسلامیه.

مزی، یوسف بن عبدالرحمن، تهذیب الکمال، دمشق، دار الرسالة، ۱۴۰۶ ق.

نیشابوری، مسلم بن حجاج، الجامع الصحیح، بیروت، دار ابن حزم، ۱۴۱۹ ق.

مظفر، محمد حسین، الافصاح عن احوال روات الصحاح، قم، آل البيت، ۱۴۲۶ ق.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الاختصاص، المؤتمر العالمی لالقیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.

_____ /امالی، المؤتمر العالمی لالقیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.

منصور ناصف، التاج الجامع للاصول، بیروت، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۸۲ ق.

مولفین، یادنامه طبری، تهران، وزارت ارشاد، ۱۳۶۹ ش.

مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمة الاطهار.

مغربی، احمد بن محمد بن صدیق، فتح الملک العلی، تهران، مطبعة نقش جهان، ۱۴۰۳ ق.

موسوی هندی، میر حامد حسین، عیقات الانوار، افست ط هند، اصفهان، نشاط، ۱۳۶۴ ش.

مهدی، عبدالزهره، الهجوم علی بیت فاطمه (علیها السلام).

هلالی، سلیم بن قیس، اسرار آل محمد (علیهم السلام).

مجلات:

تخصصی کلام اسلامی؛ شماره ۱۴ ص ۹۰-۹۶ به مقاله شیخ سعید سبحانی.

رسالة النقلين؛ رقم الواحد والستون خریف ۱۴۲۹؛ الشیخ یحیی الدوحی باحث فی علوم الحديث /العراق.

کبها انديشه ش ۲۵ ص ۴۵، مقاله علامه سید جعفر مرتضی عاملی.

مجله تراثنا، آل البيت؛ قم شماره های ۲۲، ۳۵، ۳۶، ۴۵-۴۶، ۴۷-۴۸.

مکتب وحی شماره ۱ ص ۱۰، مصاحبه با آیت الله سید عزالدین زنجانی.